

نظریه ی معرفت

رضا محمدزاده

یکی از مباحث مهم فلسفی زمان حاضر را معرفت‌شناسی (epistemology) یا نظریه‌ی شناخت (theory of knowledge) تشکیل می‌دهد. اگر چه این مباحث در منابع قدیمی‌تر فلسفی به نوعی مطرح بوده است ولی تنوع و تعدد مسائلی که امروزه معرفت‌شناسان مورد توجه قرار می‌دهند و نیز نظریات نوینی که در مورد این پرسش‌ها ارائه گردیده به حدی گسترش یافته است که تعدادی از نویسندگان رسالت خود را معرفی این سنخ مطالب دانسته‌اند. تأثیر این بحث‌ها در سایر مباحث فلسفی و حتی کلامی بسیار فراوان است و لذا کمتر کتابی در حوزه‌ی فلسفه‌ی دین و کلام وجود دارد که خواننده برای فهم مطالب آن بی‌نیاز از آگاهی نسبت به بسیاری از مطالب مطروحه در حوزه‌ی معرفت‌شناسی باشد. ذکر این نکته لازم است که امروز تعدادی از اندیشمندان به مباحث معرفت‌شناسی با دغدغه و گرایش دینی می‌پردازند. چرا که برخی نقطه نظرات در معرفت‌شناسی می‌تواند به عنوان حربه‌ای بر علیه مدعیات و باورهای دینی مورد استفاده قرار گیرد؛ اگر نظریات رقیب نتواند آنچنان که باید و شاید به نقادی علمی آنها بپردازد. گفتنی است که معرفت‌شناسی در فرهنگ غربی حدوداً از دهه‌ی هشتاد میلادی رونق و گسترش فراوانی پیدا کرده و در این زمینه تألیفات مختلفی به رشته‌ی تحریر درآمده است. اما به دلیل مشکلات و موانع متعدد، جامعه‌ی علمی کشور ما، نتوانسته هم پای رشد و گسترش این مباحث حرکت نماید و به همین جهت هم به لحاظ منابع و مآخذ و هم به لحاظ نوع مطالبی که در این حیطه مطرح می‌گردد آگاهی لازم وجود نداشته است. اما اینک مدتی است که جنبش و حرکت قابل ملاحظه‌ای در این عرصه مشاهده می‌شود و نویسندگان و پژوهشگران ضمن توجه به آنچه در حوزه‌ی معرفت‌شناسی مطرح شده سعی کرده‌اند نقطه نظرات فلسفی و کلامی خویش را نیز مطرح نمایند. اما به هر حال نیاز به منابع و مباحث این علم هنوز تا حد زیادی احساس می‌شود.

در جامعه‌ی غربی کتاب‌های متعددی در معرفی معرفت‌شناسی تدوین گردیده اما همه‌ی آنها از استحکام لازم برخوردار نبوده و کامل نیستند و بسیاری از آنها از شیوه‌های مرسوم در تدوین کتب درسی نیز بی‌بهره‌اند. در این میان تعدادی از کتاب‌ها، شرایط لازم برای توجه آکادمیک و درسی به این مباحث را واجد هستند به گونه‌ای که می‌توان آنها را در اختیار دانشجویان و پژوهندگان علاقمند قرار داد تا بتوانند در یادگیری و وقوف بر مطالب موفق‌تر باشند. یکی از این کتاب‌ها اثری است با عنوان what can we know: از لوئیس پی. پویمین (۱). وی در دانشگاه‌های معروفی همچون نتردام، تگزاس، می‌سی‌سی‌پی و آکادمی نظامی وست پوینت تدریس نموده است. زمینه‌های اصلی تدریس و تحقیق وی مباحث معرفت‌شناسی، فلسفه‌ی دین و اخلاق می‌باشد. او در این مباحث صاحب بیش از سی کتاب و حدود بیست مقاله است و با گرایشی دینی به طرح این مباحث می‌پردازد و دغدغه‌ی دین‌گرایی خویش را تقریباً در همه‌ی آثار خویش به نمایش گذاشته است. اما به هیچ عنوان مطلبی را بر خواننده تحمیل نمی‌کند و تلاش او بر آن است که خواننده نهایتاً خود در مورد هر مسأله داوری نماید. همان طور که قبلاً اشاره گردید کتاب what can we know از

ویژگی‌های نسبتاً مطلوبی در معرفی معرفت‌شناسی برخوردار است. آنچه پس از این خواهد آمد، ترجمه‌ی پیش‌گفتار و مقدمه‌ی این کتاب توسط پویمن و نیز فصل اول کتاب است که به معرفی مباحث کتاب و انگیزه‌ی نگارش آن پرداخته است. امید است در آینده‌ای نزدیک ترجمه‌ی کامل این مباحث را در اختیار خوانندگان قرار دهم.

پیشگفتار

تلاش من بر آن بوده است تا متنی را فراهم آوردم که علاوه بر تحلیل نگرش‌های اساسی در معرفت‌شناسی، مورد توجه و اقبال دانشجویانی قرار گیرد که توانسته‌اند دوره‌ی مقدماتی فلسفه را بگذرانند. من کوشش کرده‌ام در موضع مورد بحث جانب انصاف را رعایت نموده و در عین حال دیدگاه‌های مختار خویش را بی‌هیچ تردید و به طور واضح در مباحث مختلف این کتاب در معرض نمایش قرار دهم. این کتاب به گونه‌ای تدوین شده که هم می‌تواند به عنوان

1. Louis P. Pojman

متنی مستقل از تئوری معرفت(۱) (توسط انتشارات وادس وُرت ابتدا در سال ۱۹۹۳ و سپس برای دومین بار در سال ۱۹۹۹ میلادی منتشر گردید) محسوب شود که مشتمل بر متون برگزیده در حوزه‌ی معرفت‌شناسی است و هم می‌تواند همچون مکملی برای آن به حساب آید. بسیاری از قطعات برگزیده در آن کتاب، در اینجا مورد بحث واقع می‌شود. در پایان هر فصل پرسش‌هایی مطرح گردیده تا دانشجو را در فهم و پذیرش نکات بارز و برجسته کمک نماید. روی هم رفته این کتاب نسبت به سایر متون در معرفت‌شناسی، از گستردگی و فراگیری بیشتری برخوردار است. این کتاب هم مباحث معمول و متعارف از قبیل شکاکیت(۲)، ادراکات حسی(۳)، تحلیل معرفت(۴)، شناخت پیشاتجربی(۵)، منازعه‌ی مبنای(۶)، و انسجام گروهی(۷) منازعه‌ی درون‌گرایان(۸) و برون‌گرایان(۹) را در بردارد و هم شامل موضوعاتی همچون(۱۰) حافظه، اذهان دیگر(۱۱)، ماهیت باور(۱۲) باور و اراده(۱۳) و اخلاق باور(۱۴) می‌گردد که کمتر مورد توجه قرار گرفته است. این کتاب به مباحثی جدیدتر همچون نظریه‌ی تضمین و عملکرد صحیح(۱۵) پلانتینگا(۱۶) و معرفت‌شناسی طبیعت مدار(۱۷) نیز پرداخته است. در انتهای هر فصل

-
1. The Theory of knowledge
 2. Skepticism
 3. Perceptions
 4. The Analysis of knowledge
 5. Apriori Knowledge
 6. Foundationalism
 7. Coherentism
 8. The Internalists
 9. The Externalists
 10. Memory
 11. Other Minds

- 12. The Nature of Belief
- 13. Belief and Will
- 14. The Ethics of Belief
- 15. Warrant and Proper Function
- 16. Alvin Plantinga

پرسش‌هایی برای بحث و لیست کوتاهی از منابع خواندنی مرتبط با آن فصل گردیده است. فصل دوم درباره‌ی سنت شک‌گرایی است. در این فصل تلاش می‌شود تا نقش قوت‌مندی که شکاکیت در تاریخ فلسفه ایفا نموده به دانشجویان نمایانده شود. در فصل نهم تحلیلی نقادانه از نظریه‌ی نوین آلوین پلانتینگا موسوم به تضمین و عملکرد صحیح ارائه می‌شود. فصل یازدهم نگاهی گذرا به تازه‌ترین نظریات معرفت‌شناختی یعنی معرفت‌شناسی فضیلت‌محور (۱) دارد. فصل سیزدهم، طولانی‌ترین فصل این کتاب است که در آن از حافظه بحث می‌شود. علیرغم آنکه من نتوانستم در کتاب نظریه‌ی شناخت در مورد این عنوان بحث کنم، اما یکی از عناوین جذاب و مورد علاقه‌ی من را تشکیل می‌دهد. شایسته است این عنوان بیشتر از آنچه در معرفت‌شناسی معاصر بدان توجه شده مورد عنایت واقع شود. در فصل پانزدهم از ماهیت باور و در فصل شانزدهم از ارتباط باور با اراده بحث می‌شود. موضوع مورد بحث فصل هفدهم آن است که آیا می‌توان ارزیابی‌های اخلاقی را به باورها نسبت داد؟ فصل هجدهم به مقایسه‌ی «باور» و «پذیرش گزاره‌ها» می‌پردازد. من در فصل نوزدهم از مقولات و مفاهیم معرفت‌شناختی در بحث از باورهای دینی بهره گرفته و مفهوم عقلانیت را به اندازه‌ای وسعت بخشیدم تا حتی شامل دلایلی شود که قاعده‌مند نیستند.

توصیه‌ی من آن است که هرگونه تحلیل در مورد نظریات دینی را می‌توان در مورد تمام باورهای نظری همچون باورهای علمی، سیاسی و اخلاقی به کار برد.

1. چه چیز را می‌توان شناخت؟ مقدمه
2. سنت شک‌گرا
3. شکاکیت نوین
4. ادراک حسی: معرفت ما نسبت به جهان خارج
5. معرفت چیست؟ تحلیل معرفت
6. نظریات توجیه (۱): مبناگرایی
7. نظریات توجیه (۲): انسجام‌گرایی و مبناگرایی میانه‌رو
8. نظریات توجیه (۳): درون‌گرایی و برون‌گرایی

-
- 1. Naturalized Epistemology
 - 2. Virtue Epistemology

9. برون‌گرایی نوین: نظریه‌ی پلانتینگا با عنوان تضمین و عملکرد صحیح

10. معرفت‌شناسی طبیعت‌گرا
11. معرفت‌شناسی فضیلت‌محور
12. شناخت پیشاتجربی
13. حافظه
14. اذهان دیگر
15. ماهیت باور
16. باور و اراده
17. اخلاق باور
18. باور و پذیرش
19. معرفت‌شناسی و باورهای دینی

اصطلاح‌شناسی

مباحث این فصول به قدری زیاد است که نمی‌توان همه‌ی آنها را در یک دوره‌ی درسی پوشش داد. خود من معمولاً هشت یا نه هفته از یک دوره‌ی درسی را مصروف هشت فصل اول می‌سازم (برای فصل سوم یک جلسه کافی است و بعضی هم ممکن است از آن صرف نظر کنند). در ادامه‌ی دوره، از عناوین باقیمانده، بسته به تشخیصی که از نیازها و علائق دانشجویان دارم، مواردی را گزینش می‌کنم، هر شخصی دارای ویژگی‌ها و سلائق خاصی است. البته در این کتاب هیچ ضرورتی در رعایت ترتیب فصول وجود ندارد. اغلب فصول این کتاب (به استثنای فصل‌های ششم تا هشتم و نیز فصل‌های پانزدهم تا هیجدهم) را می‌توان مطابق میل خواننده مطرح نمود.

چند سال پیش هنگامی که ویراستار انتشارات وادس ورث از من سؤال کرد که تمایل به تدوین چه متن (درسی) دارم، در پاسخ به او اظهار نمودم: «معرفت‌شناسی، موضوع مورد علاقه‌ی من است، عاشق تدریس آن هستم ولی هیچ یک از کتاب‌های درسی و مجموعه‌های مرتبط با متون منتخب مورد رضایت من نیست». چند هفته پس از این گفتگو، قرارداد تدوین مجموعه‌ی منتخب نظریه‌ی معرفت (۱) در اتاق من قرار داشت. بعد از پایان بردن نگارش آن کتاب، نگارش متن درسی حاضر را آغاز نمودم.

معرفت‌شناسی، محور اصلی و مرکزی فلسفه را تشکیل می‌دهد. مسائل و معماهای آن در طول قرن‌ها بهترین اذهان و افکار را به خود مشغول داشته و گاهی سیستم‌ها و ساختارهای تخیلی و بی‌پروا را برنهاد و گاهی نیز موجب سرخوردگی و نومیدی شده است. چه چیزی را می‌توان برای توسعه‌ی اندیشوارنه - که شاخه‌ها و انشعابات آن همه‌ی حوزه‌های زندگی را دربرگرفته است - مهم‌تر از تشخیص و فهم معرفت، ساختار معرفت، قلمرو معرفت و محدودیت‌های آن و چیستی باور موجه دانست؟

چه بسا توجه من به این موضوع ناشی از مقاومت مدرسان مقطع کارشناسی ارشد من بوده باشد. در اوایل دهه‌ی هفتاد، معرفت‌شناسی در دانشگاه آکسفورد در حالت احتضار و مورد بی‌مهری فراوان قرار داشت و مباحث فلسفه‌ی زبان جایگزین آن شده بود. علت انتخاب فلسفه توسط من آن بود که دریابم آیا باورهای اخلاقی و دینی را می‌توان مدلل و موجه ساخت؟ من هیچ دوره‌ای در معرفت‌شناسی نداشتm. اما در سال ۱۹۷۶ آلوین پلانتینگا به عنوان استاد مدعو به آکسفورد آمد و من، تحت تأثیر مباحثی که وی مطرح کرد، شروع به مطالعه‌ی معرفت‌شناسی معاصر، به خصوص آثار رودریک چیزم (۲) و کیت لِرر (۳) نمودم. در سال ۱۹۸۱ در سیمنار تابستانی رابرت آئودی (۴) با عنوان

«تعقل، توجیه و معرفت» (۵) که توسط آژانس بین‌المللی علوم انسانی (NEH) (۶) در دانشگاه نبراسکا (۷) برگزار گردید شرکت کردم. این

1. The anthology the theory of knowledge

2. Rodrick Chisholm

3. Keith Lehrer

4. Robert Audi

5. Research, Justification and Knowledge

6. the National Endowment for the Humanities

تعلیم و تربیت، حفظ و نگهداری کتابخانه‌ها و برنامه‌های اجتماعی در حوزه‌ی علوم انسانی را مورد پشتیبانی قرار می‌دهد. این سازمان توسط کنگره‌ی ایالات متحده بنیانگذاری شده است.

7. Nebraska

سمینار یکی از برجسته‌ترین فعالیت‌های علمی من بود، چرا که در خلال آن به بررسی دیدگاه‌های مختلف در نظریه‌ی شناخت پرداختم تا معلوم شود کدام یک از آنها در خور یک الگوی منسجم (و قابل پذیرش) است.

از آنجا که من هرگز یک دوره‌ی رسمی در معرفت‌شناسی را نگذرانیده بودم و لذا مجبور بودم بیشتر مباحث آن را با مطالعه‌ی شخصی فراگیرم، نسبت به مشکلات فهم برخی مباحث فنی‌تر آن به نحو خاصی حساس هستم، و امیدوارم این حساسیت در کتاب حاضر نمایان گردد. هیچ چیز بیش از این مرا خشنود نمی‌سازد که این اثر بتواند علاقمندی مجددی در موضوع مورد بحث آن - که از نظر من کانون مباحث فلسفه را تشکیل می‌دهد - ایجاد نماید. همچون هر فیلسوف خردورزی، تلاش من (لااقل به نظر خودم) آن بوده است تا هر ادعایی را که در این کتاب مطرح گردیده مدلل و موجه سازم و امیدوارم توانسته باشم صحت هر یک از آنها را تضمین نمایم.

البته در عین آن که معتقدم هر یک از این مدعیات صادق است ولی از آنجا که هر انسانی جایز الخطاست، براین باور هستم که برخی اظهارات و گزاره‌ها در این کتاب نادرست است. به عبارت دیگر من معتقدم برخی از گزاره‌ها (امیدوارم تعداد آنها بسیار کم باشد) که من صدق آنها را باور دارم، کاذب‌اند. من آنها را به شما معرفی نخواهم کرد ولی اگر شما آنها را معرفی نموده و توجه من را به آنها جلب نمایید سپاسگزار و مدیون محبت شما خواهم بود.

برخی شخصیت‌های فرهیخته (و معرفت‌شناس) مباحث متعددی از این کتاب را در پیش نویس‌های اولیه‌ی آن مطالعه کرده‌اند. رابرت آئودی، جان‌اتان کوانویگ (۱)، جیم لندسمن (۲) میشل لوین (۳)، تام سنور (۴)، و والاس ماتسون (۵) ملاحظات مفیدی پیرامون پیش‌نویس فصول مختلف کتاب به من ارائه نمودند. ارل کانی (۶) از دانشگاه روچستر (۷)؛ پیتر هاچسون (۸) از دانشگاه

1. Jonathan Kvanivig

2. Jim Landesman

3. Michel Levin

4. Tom Senor
5. Wallace Matson
6. Earl Conee
7. Rochester
8. Peter hutcheson

ساوت وست تگزاس استیت(۱)؛ اریک کرامر(۲) از دانشگاه ویسکانسین(۳)؛ لاکراس(۴) و مارک ا. میشل(۵) از دانشگاه آستین پی استیت(۶) پیشنهادات متعدد و سودمندی در مورد تمام این اثر به من نمودند. من همچنین (غیر از کسانی که قبلاً نام بردم) وامدار معرفت شناسانی هستم که در خلال مطالعات خویش از نقطه نظرات ایشان تأثیر پذیرفتم از جمله: الوین گلدمن(۷)، الوین پلانتینگا و ارنست سوسا(۸). تأثیر پذیری من از ایشان بر خوانندگان زیرک و نکته بین مخفی نمی ماند. مطالب این کتاب در سه مکان نگارش گردیده است، در بهار سال ۱۹۹۳، در دانشگاه می سی سی پی، آغاز شد و فصل های پنجم تا نهم آن، در خلال دوره ی تابستانی طبیعت گروی مؤسسه ی NEH، تحت نظر رابرت آئودی در دانشگاه نبراسکا نوشته شد. بقیه ی مباحث شامل دو فصل پیرامون شکاکیت در دانشگاه کالیفرنیا، برکلی(۹) نگاشته شد. والاس ماتسون در این دانشگاه با لطف و محبت اجازه ی استفاده از دفتر کارش را به من داد. این چاپ دوم اصلاح شده نیز در مؤسسه ی علوم نظامی ایالات متحده(۱۰) در وست پوینت(۱۱) تدوین گردید. پیتر آدامز(۱۲)، ویراستار فلسفه در انتشارات وادس ورث برای اجرای این پروژه، خالصانه تسهیلات لازم را فراهم آورد و همه ی امکانات لازم را در اختیار من قرار داد. در چاپ جدید کتاب، این اصلاحات صورت گرفته است: یک بخش در مورد تئوری های صدق(۱۳) به

-
1. Southwest Texas State
 2. Eric Kramer
 3. Wisconsin
 4. La Cross
 5. Mark A. Michael
 6. Austinn Pea State
 7. Alvin Goldman
 8. Ernest Sosa
 9. Berkeley
 10. Millitary Academy
 11. West Point
 12. Peter Adams
 13. Theories of Truth
-

فصل اول اضافه گردید، ترتیب مباحث دو فصل مربوط به شکاکیت (فصول دوم و سوم) کاملاً متحول گردید، استدلال‌های مربوط به فصل‌های پنجم و هفتم (پیرامون انسجام گروهی)، فصل هشتم پیرامون برون‌نگری و فصل دهم پیرامون طبیعت گروهی مورد تجدید نظر قرار گرفت. همچنین یک مقدمه تحت عنوان سخنی با دانشجویان اضافه شده است. من اطمینان قلبی داشته و بر این باورم که این اصلاحات، و دیگر تغییرات ریزی که صورت گرفته است، منجر به بهینه‌سازی این کتاب شده است.

مراتب قدردانی خویش را به ویراستار فلسفی مؤسسه‌ی انتشاراتی وادس ورث، پتیر آدامز و نیز گیل ساواج(۱) که به بهترین نحو این کتاب را به مرحله‌ی چاپ رسانید تقدیم می‌دارم.

این کتاب را به دانشجویان خویش در کلاس معرفت‌شناسی تقدیم می‌کنم که مشارکت ایشان سهم عمده‌ای در شکوفایی مباحث آن داشته است.

لوئیس پی. پویمن

وست پوینت NY .

28 مارس سال ۲۰۰۰

سخنی خصوصی با شما دانشجویان

عشق به حقیقت به خاطر حقیقت، بخش عمده‌ی کمال بشری در این جهان و نیز زمینه‌ی رشد سایر فضائل را تشکیل می‌دهد. (جان لاک)

معرفت‌شناسی به همان اندازه که گاهی سخت و دشوار است، برای فلسفه اهمیت دارد. البته در این میان پاداش کسانی که پایداری و شکیبایی به خرج می‌دهند فراوان‌تر است. این موضوع اغلب ملال‌آور به نظر می‌رسد، اما برای کسانی که پیرامون حیات و مسائل آن ژرف اندیشی کرده‌اند می‌تواند روح بخش باشد.

برای آن که دغدغه‌های شخصی خویش از نگارش این کتاب را روشن ساخته باشیم، این گفتگو را به عنوان درآمدی بر مطالب کتاب و جلب توجه شما اضافه نمودم.

در کودکی به من یاد دادند که دین من، یکی از صور مسیحیت، تنها دین برحق است و سایر ادیان باطل‌اند. به من آموختند که نظریه‌ی آفرینش گرایی صادق است نه نظریه‌ی

1. Gail Savage

تکاملی(۱)، و نیز به من القا کردند که دولت ایالات متحده همواره عادلانه رفتار می‌کند.

اما مدتی بعد من در هر یک از این موارد دچار تردید شدم. با کسانی مواجه شدم که به سایر ادیان ایمان داشته و همچون من و دوستانم که معتقد بودیم مسیحیت تنها دین حق است، ایشان نیز متقاعد شده بودند که دینشان، تنها دین برحق است. به این ترتیب این ادیان نیز به نحوی مشابه ادعاهای انحصار‌گرا داشتند که نمی‌توان همه‌ی آنها را صادق دانست، و در همین حال متوجه شدم که مردم (غیر از باورهای دینی خویش) در اعتقادات سیاسی خویش نیز با یکدیگر اختلاف نظر دارند. من در کتاب درسی زیست‌شناسی خود نظریه‌ی تحول انواع داروین را مطالعه کرده و آن را به خوبی معقول یافته‌ام. آیا واقعاً مراجع و شخصیت‌های دینی من در مورد نظریه‌ی تحول انواع دچار اشتباه شده بودند؟ با گسترش جنگ در ویتنام این سؤال در ذهن من شکل گرفت که آیا امریکا همواره در

رفتارهای خویش برحق بوده است؟ من با مارکسیست‌هایی ملاقات کردم که مدعی بودند سرمایه داری در آستانه‌ی سقوط بوده و زیر بار سنگین ظلم و جور خویش فرو خواهد ریخت، و نیز با سرمایه دارانی برخورد کردم که معتقد بودند: سرمایه داری تنها نظریه‌ی اقتصادی است که می‌تواند آزادی، مالکیت و تعهد را گسترش بخشد. همگی معلمان من، این گفته را به ما یاد دادند که کلیه‌ی انسان‌ها دارای ارزش‌هایی مثبت و در عین حال مساوی‌اند و تمامی همسن و سال‌های من نیز این سخن را مورد تأیید قرار دادند. اما من در مورد این مطلب دچار کنجکاوی و تردید شده بودم، آیا واقعاً این چنین است؟ مردم از دیدگاه من دارای ارزش‌های متفاوتی بودند. به نظرم می‌رسید برخی از ایشان از نظر اخلاقی از رتبه‌ای بسیار بالا و برخی از رتبه‌ای متوسط و عده‌ای از رتبه‌ای پایین یا حتی غیراخلاقی برخوردارند. همین تنوع و گوناگونی در خصوصیات دیگری چون هوش، استعداد و عقل نیز به چشم می‌خورد. این طور

1. آفرینش گرایی (Creationism) نظریه‌ای است که بنیاد گرایان مسیحی در مقابل پیروان نظریه‌ی تحول انواع داروین (The Theory of Evolution) مطرح کردند. آفرینش گرایان معتقدند هر ماده و هر یک از صور مختلف حیات و نیز جهان توسط خداوند از عدم خلق شده و تحول داروینی منشأ تحقق اشیاء نیست. تقابل این دو نظریه چالش‌ها و منازعات فراوانی در غرب ایجاد کرده و حتی منجر به طرح دعاوی حقوقی در دادگاه‌ها شد. به عنوان مثال یک معلم دبیرستانی بانام اسکوپس (John T. Scopes)، در یک دادگاه جنجال برانگیز، در سال ۱۹۲۵ در امریکا به خاطر تدریس نظریه‌ی تحولی داروین به ۱۰۰ دلار جریمه محکوم شد. البته این حکم، توسط دیوان عالی، نقض و از وی رفع اتهام گردید. م

به نظر می‌رسد که مردم تا حدی بسیار زیاد در ارزش‌های خویش متفاوت و نابرابرند. از دیگر سو، هنگامی که به غرب سفر می‌کردم، متوجه شدم که گاه در مورد ظواهر و نمود اشیاء دچار اشتباه می‌شوم و به خطا فکر می‌کنم در میانه‌ی صحرائی موهوای دریاچه‌ای می‌بینم. هنگامی که در سن دوازده سالگی با مجموعه وسایل و ادوات خود که به آزمایش‌های شیمی مرتبط بود کار می‌کردم، دریافتم که ارتباط علی بر هر یک از تجربه‌های صورت گرفته حاکم است. به نظر می‌رسید که هر پدیده‌ای دارای علت است. اما اگر چنین چیزی در مورد عالم طبیعت صحت دارد، آیا در عالم رفتارهای انسانی نیز صادق است؟ آیا کلیه‌ی اعمال و رفتارهای ما انسان‌ها نیز رابطه‌ی علی و ضروری با حوادث پیشین دارند؟ من در کلاس‌های فیزیک اطمینان یافتم بنیاد ماده را ذراتی کوچک‌تر از اتم تشکیل می‌دهد، در حالی که هیچ کس نتوانسته واقعاً این ذرات را ببیند. آیا ممکن نبود که دانشمندان در باور خود به این هویت دچار اشتباه شده باشند؟ سؤالی که در ذهن من شکل گرفت این بود که چرا، بدون هیچ نقد و اعتراضی، در برابر دانشمندان تسلیم بوده و به سخن آنها گردن می‌نهم؟ آیا علت این پذیرش آن است که ایشان دارای مدرک دکتری هستند؟ گاهی اوقات من در این که آیا جهان خارجی وجود دارد و یا این که آیا همه‌ی چیزهایی که می‌بینم ساخته و پرداخته‌ی قوه‌ی تخیل و توهم من است، دچار سردرگمی می‌شدم. تحت تأثیر همین دل مشغولی‌ها و دغدغه‌ها بود که اشعار زیر را برای مجله‌ی ادبیات دبیرستان خویش سرودم:

سرگشته و حیرانم من
زانچه آمد و زین پس بیاید

چه کسی گوید، چه کسی داند؟

که چه حق است؟ ز چه روی؟

حقیقت چیست و ما واقعاً چه چیز را می‌توانیم بفهمیم؟ از کجا می‌توان یقین داشت که حقیقت را یافته‌ایم؟ از کجا می‌توان مطمئن بود که می‌توان هر چیزی را فهمید؟ شناخت و معرفت چیست و چرا اهمیت دارد؟ آیا شناخت و معرفت حالتی خاص و منحصر به فرد برای ذهن است یا باوری ساده بیش نیست؟ اگر چیزی را می‌دانیم آیا باید به شناخت خود از آن نیز آگاه باشیم؟

این پرسش‌ها به نظر من چنان پر اهمیت بود که تصمیم گرفتم با هر قیمتی که شده ندگی خویش را وقف پیگیری حقیقت در این حوزه‌ها و نیز سایر مباحث ماوراء طبیعی نمایم.

این کتاب پژوهشی است پیرامون شناخت و صدق، پیام دعوتی است خطاب به شما، تا به سیر و سفر در معرفت‌شناسی ملحق شوید و از این رهگذر بتوانید از ساختار باورها و اعتقادات خویش آگاه شده و در جستجوی صدق و حقیقت پیش روید. من عمیقاً امیدوارم این کتاب بتواند در توانایی شما، برای گسترش ساختار اعتقاداتان، مؤثر و مفید باشد.

در وهله‌ی نخست، بیاید به بررسی طبیعت و ماهیت انواع مختلف معرفت بپردازیم.

چه چیز را می‌توان شناخت؟

ما واقعاً چه چیز را می‌توانیم بشناسیم؟ چگونه می‌توانیم مطمئن باشیم که حقیقت را یافته‌ایم؟ چگونه می‌توان یقین داشت که همه چیز را می‌دانیم؟ معرفت (۱) چیست؟ و وجه تمایز آن از باور (۲) کدام است؟ آیا با شناخت هر چیز، باید نسبت به این شناخت نیز آگاه باشیم؟ آیا این امکان وجود دارد که از جهان خارج (۳)، شناخت معتبر و موثق پیدا کنیم؟ یا باید به صرف شناخت ظواهر اکتفا کنیم؟

شناخت و انواع آن

نظریه‌ی معرفت یا اپیستمولوژی - که از ریشه‌ی یونانی Episteme یا «شناخت»، و Logos یا «دانش» (۴) مأخوذ است و به معنای شناخت‌شناسی می‌باشد - به دنبال تحقیق و بررسی ماهیت معرفت و توجیه باور (۵) است. من نیز همچون بسیاری از فلاسفه بر این باورم که نظریه‌ی معرفت محوری‌ترین و مرکزی‌ترین مباحث فلسفه را تشکیل می‌دهد، چرا که اگر فلسفه جستاری پیرامون حقیقت (۶) و

1. Knowledge

2. Belief

3. External World

4. Science

5. Justification of Belief

6. Truth

خرد (۱) است، باید دانست که چگونه می‌توان به حقیقت دست یافته و باورها را توجیه نمود. باید بدانیم چگونه راست (۲) را از دروغ (۳) تشخیص داده و میان باورهای موجه (۴) و باورهای غیرموجه و بی‌تضمین (۵) فرق نهاد.

در فرهنگ انگلیسی آکسفورد واژه‌ی معرفت (۶) چنین تعریف شده است: «تشخیص دادن (۷) شناسایی کردن (۸)، تمییز دادن (۹)، آشناسدن با چیزی (۱۰)، دریافتن (۱۱) یا درک کردن امری به عنوان یک واقعیت (۱۲) یا حقیقت (۱۳) این تعریف، خواننده را در حوزه و دامنه‌ای از واژگان، جهت فهم معنای کلمه‌ی مورد نظر قرار می‌دهد، اما این حوزه بسیار وسیع‌تر و فراتر از مفهوم و اصطلاح فلسفی آن است. بنابر این باید برخی از کاربردهای واژه‌ی «معرفت» را مورد توجه قرار داد. به عنوان مثال:

(1 من دوست خویش ژان را می‌شناسم (۱۴).)

(2 من می‌دانم چگونه به انگلیسی تکلم نمایم (۱۵).)

(3 من می‌دانم واشنگتن دی سی پایتخت ایالات متحده است (۱۶).)

سه گزاره‌ی فوق، سه نوع مختلف از معرفت و شناخت را به تصویر می‌کشاند: معرفت از

1. Wisdom

2. The True

3. The False

4. Justified Beliefs

5. Unwarranted Beliefs

6. Know

7. To Recognize

8. To Identify

9. To Distinguish

10. To Be Acquainted With

11. To Apprehend

12. Fact

13. Truth

14. I know my friend John very well

15. I know how to speak English

16. I know that Washington, D. C., is the capital of Usa

ه آشنایی (۱)، معرفت از راه مهارت (۲)، معرفت توصیفی (۳) یا گزاره‌ای (۴). توضیح هر یک از این سه کاربرد عبارت است از:

1. معرفت از راه آشنایی:

هنگامی که گفته می‌شود: شخص S، شیء یا کسی به نام x را می‌شناسد، x در این عبارت مفعول بی‌واسطه است. در چنین مواردی یک تجربه‌ی شخصی و مستقیم با اشیایی که در این عالم، و در افکار و احساسات ما، وجود دارد صورت گرفته است. من دوست خود را برت را می‌شناسم (۵). من شیکاگو را می‌شناسم (۶) (یعنی بدان آشنا هستم).

من پاسخ این سؤال را می‌دانم (۷). ما به سردردهایمان، نقاط قوت و ضعفمان، بدن‌هایمان و تجربه‌های حسی‌مان علم و معرفت داریم. به عنوان مثال، من به صفحه‌ی سفید رایانه‌ای که در برابر من هویداست علم دارم. همچنین ما آشنایی مستقیم به حالات درونی خویش از قبیل عشق، نفرت، تمایل، امید، حالات و خصوصیات حافظه، باورها و تردیدها داریم. یکی از برداشتهای صورت گرفته از «معرفت از راه آشنایی» را گاهی معرفت عینی (۸) می‌نامند. در این تعبیر، متعلق معرفت یک گزاره نیست، بلکه امر عینی یا شیئی معین است. معرفت‌های حسی (۹) اغلب از این نوعند: همچون هنگامی که لکه‌ی آبی رنگی را پیش روی خویش مشاهده می‌کنیم یا صدایی را می‌شنویم. حیوانات و کودکان خردسال که از شناخت گزاره‌ای بی‌بهره‌اند، از این نوع باور و معرفت برخوردارند.

2. شناخت مهارتی: (10)

-
1. Knowledge by Acquaintance
 2. Competence Knowledge
 3. Descriptive Knowledge
 4. Propositional Knowledge
 5. I know my friend Robert
 6. I know Chicago
 7. I know the answer to that question
 8. Objectional knowledge
 9. Perceptual Knowledge
-

(که گاهی معرفت از راه تبهر (۱) نامیده می‌شود): هنگامی است که گفته می‌شود شخص S می‌داند چگونه D را) در این عبارت D جایگزین یک مصدر است. (این قسم را دانستن اینکه چگونه (۲) نامند. شما می‌دانید چگونه سخن گفتن به زبان انگلیسی را (۳). شما می‌دانید چگونه گشت و گذار کردن در اطراف محوطه‌ی دانشگاه و یا حداقل اتاق خویش را، البته هنگامی که خیلی ازدحام وجود نداشته باشد. شما ممکن است بدانید چگونه دوچرخه برانید یا یک اتومبیل را هدایت کنید و یا از یک رایانه استفاده نمایید و یا به خوبی زبان مادری خود به یک زبان بیگانه تکلم نمایید، و یا پیانو بنوازید یا شنا کنید. معرفت مهارتی مستلزم توانایی برای مهارت ورزی بوده و هم ممکن است آگاهانه انجام شود و هم ناآگاهانه. شما ممکن است شاهکاری ارزشمند را انجام دهید اما نتوانید به دیگران توضیح دهید که چگونه آن را به انجام رسانیده‌اید. در آخرین فصل این کتاب مروری بر این نوع معرفت خواهیم داشت.

3. معرفت گزاره‌ای (یا معرفت توصیفی):

هنگامی که شخص S می‌داند که P (P نمادی است از یک گفته و یا گزاره). (گزاره‌ها دارای ارزش صدق (۴) هستند یعنی یا صادق هستند و یا کاذب. گزاره‌ها موضوع و متعلق این قسم از معرفت هستند. هنگامی که مدعی جمله‌ای چون P می‌شویم، در واقع ادعا داریم که P صادق است. نمونه‌هایی از کاربرد معرفت گزاره‌ای عبارت است از: «من می‌دانم که خورشید فردا طلوع خواهد کرد»، «من می‌دانم که ساکرامنتو (۵) مرکز ایالت کالیفورنیاست»، «من می‌دانم که دارای یک ذهن هستم» و «من می‌دانم که کلمب، در سال ۱۴۹۲، آمریکا را کشف کرد.»

بسیاری از فیلسوفان معتقدند تنها موجودات هوشمند همچون انسان‌ها و شاید برخی نخستیان به کمال رسیده (۶) و وال سان‌ها (۷) (مانند دولفین و خوکوال (۸)) می‌توانند از چنین معرفتی برخوردار باشند. این سؤال مهم و جالب وجود دارد که آیا هر معرفت گزاره‌ای بر معرفتی از راه آشنایی بنیاد نهاده شده است. کسانی که چنین ارتباطی را میان آن دو حوزه‌ی

-
1. Competence Knowledge
 2. Skill Knowledge
 3. Know - How
 4. You know how to speak English
 5. Truth value
 6. Sacramento
 7. Adult Primates
 8. Cetaceans
 9. Porpoise
-

معرفتی قائل شده‌اند، معرفت حسی را الگو قرار داده‌اند. دانستن آن که درخت پیش روی من سبز است مستلزم برخورداری از تجربه‌ی خصوصیات «سبز» و «درخت» است. آنان که چنین وابستگی میان آن دو حوزه‌ی معرفتی را منکرند ساختار ذهنی ما انسان‌ها را این گونه تشریح می‌کنند که به گونه‌ای است که می‌توان به گزاره‌هایی کلی شناخت (یا باور موجه) داشت، بدون آنکه این شناخت مبتنی بر تجربه باشد. نمونه‌ای از این گزاره‌ها عبارتند از: «هر پدیده علتی دارد»، «هر پدیده‌ای در زمانی روی می‌دهد» و «یک تناقض نمی‌تواند صادق باشد». در مورد این سه نوع معرفت به طرح مباحثی افزون‌تر نیاز است، اما من معتقدم نقطه‌ی آغازین این مباحث تفاوت‌ها و تمایزهای اساسی آنهاست. معرفت‌شناسی اصولاً توجه به معرفت گزاره‌ای دارد و در فصل‌های بعدی کتاب، همین نوع معرفت است که مورد بررسی و مطالعه قرار می‌گیرد. تمایز میان این سه نوع معرفت تنها فایده‌ای که دارد عبارت است از تعیین حوزه و محل بحث و کانون توجه ما در نظریه‌ی معرفت.

دانش معرفت‌شناسی به دنبال روشن اندیشی پیرامون پرسش‌های زیر است:

1. معرفت چیست؟ ویژگی‌های ذاتی و اصلی آن کدامست؟ شرایط لازم و کافی آن چیست؟
2. صدق چیست؟ از آنجا که صدق مقصود و منظور فرایند شناختاری (۱) است، این مفهوم بنیادی را چگونه می‌توان تعریف نمود؟

3. آیا می‌توان هر چیزی را شناخت؟ یا نسبت به برخی موضوعات مهم زندگی محکوم به جهل و نادانی هستیم؟
4. چگونه می‌توان به معرفت دست یافت؟ آیا حصول معرفت تنها از طریق حس امکان‌پذیر است یا تعقل و

خردورزی یا هر دو؟

معرفت چیست؟

آیا می‌توان متعلق معرفت را کاذب دانست؟ به این دو گزاره توجه کنید: «مردم در قرون وسطی به خطا زمین را

مسطح می‌دانستند»، «من تصویب بیانیه‌ی استقلال امریکا را به تاریخ ۱۹۴۵ می‌دانستم ولی چنین نبود»، «من شیکاگو را پایتخت ایالات متحده می‌دانستم ولی اکنون می‌دانم که پایتخت ایالات متحده واشنگتن دی‌سی است.»

1. Cognitive Process

آیا به نظر شما چنین جملاتی عجیب به نظر نمی‌رسد؟ به طور طبیعی هنگامی که ما واژه‌ی «دانستن» یا «معرفت» را به کار می‌بریم، مدعی صدق اظهار خویش هستیم. عباراتی چون «من پاسخ آن سؤال را می‌دانم» یا «من می‌دانم که آغازگر جنگ دوم جهانی آلمان بود نه انگلستان» گویای آن است که ما، در مورد «آن سؤال» یا عامل جنگ جهانی دوم، به صدق و حقیقت دستیابی داریم.

تئوری‌های صدق

پونتیوس پیلاتس(۱) قبل از آن که عیسی مسیح را حکم به صلیب دهد از او پرسید: «راستی چیست؟» (انجیل یوحنا ۳۸:۱۸)

صدق (راستی) چیست؟ ادیانی همچون مسیحیت، یهودیت، هندوئیسم، بودیسم و اسلام را ادعا بر صدق و راستی است. مکاتبی چون اختیارگروی(۲)، مارکسیسم، لیبرال دموکراسی، سوسیالیسم و فاشیسم نیز همگی مدعی صدق و راستی اندیشه‌های خویش، پیرامون آیین حکومت و حکمرانی در اجتماع، هستند. پیروان مکتب فروید، رهروان مکتب یونگ، رفتار گرایان و اگزیستانسیالیست‌ها بر سر آنکه کدام نظریه، پیرامون طبیعت انسانی، صادق است دست به کار چالش و منازعه دارند. آیا نظریات مطرح در علوم تجربی، پیرامون طبیعت انسان و به طور کلی جهان، بر کرسی صدق و راستی یا منزلتی قریب بدان سوارند یا حوزه‌های دیگری چون هنر، ادبیات و دین، در وصول به این مقصود، دست یافتنی‌ترند؟ اساساً مراد از صدق چیست؟

در خلال مباحث این کتاب به انگاره‌ی صدق رهنمون خواهیم گشت. پیش از این اشارت رفت که صدق از جمله شرایط معرفت بوده مطلوب فرایند شناخت است. اینک به اختصار از منظری فلسفی به بررسی مفهوم صدق می‌پردازیم.

در این ارتباط سه تئوری اصلی در تاریخ فلسفه به چشم می‌خورد: تئوری مطابقت(۳) تئوری سازگاری (انسجام)(۴) و تئوری عمل‌گرا(۵). امروزه هر یک از این نظریات برای خود هوادارانی دارد. ما به بحث از این نظریات می‌نشینیم.

1. Pontius Pilate

2. Libertarianism

3. The Correspondence Theory

4. The Coherence Theory

5. Pragmatic Theory

تئوری مطابقت صدق

بنابر این نظریه، صدق عبارت است از ارتباط میان گزاره (یا جمله) و واقعیت‌ها یا سلسله‌ای از امور و رویدادها که آن

گزاره را اثبات(۱) یا تأیید(۲) می‌نماید. یک اعتقاد در صورتی متصف به صدق می‌گردد که متضمن گزاره‌ای مطابق با واقع باشد. این تفسیر از صدق شاید کهن‌ترین نظریات کلی صدق بوده و قدمت آن حداقل به افلاطون برسد. وی می‌نویسد:

[جمله‌ی] صادق بیان وقایع است همان گونه که هستند... و [جمله‌ی] کاذب بیان امور است غیر از آنچه هستند... به عبارتی، جمله‌ی کاذب از اموری سخن می‌گوید که آنچنان که به نظر می‌رسند نیستند.(۳)

ارسطو در اصلاح تعریف افلاطون می‌گوید:

کذب عبارت است از اظهار نبود آنچه هست و یا اظهار هستی آنچه نیست در صورتی که صدق عبارت است از اظهار هستی آنچه هست و نبود آنچه نیست. بنابراین هرکس اظهار کند چیزی هست و یا چیزی وجود ندارد در ادعای خویش یا صادق است یا کاذب(۴).

تئوری مطابقت صدق، بر این شهود متعارف(۵) ما که صدق مبتنی بر امری عینی (یا مستقل از ذهن) در جهان است حاکم می‌باشد و صدق ناشی از آن امر عینی است. منشأ صدق هیچ باوری توهم یا تصور صرف نیست بلکه صدق هر باور، شالوده‌ای عینی در عالم واقع دارد. لودویگ ویتگنشتاین می‌گوید:

هر گزاره تصویری از واقعیت است. هر گزاره الگویی از واقعیت است آنچنان که ما آن را تصور می‌کنیم(۶). گزاره‌های زیر را ملاحظه کنید:

(1 کتاب روی میز است.

1. Verify

2. Confirm

ترجمه‌ی نویسنده 263۳. Plato, Sophist,

4. Aristotle, Metaphysics, 4: 1, 1011

5. Common - sense intuition

6. Ludwig Wittgenstein, Tractatus Logico - Philosophicus (London:Routledge & Kegan Paul, 1921), 4.01.

(2 رنگ‌های پرچم امریکا قرمز، سفید و آبی هستند.

... (3 دین برحق است (جای خالی را با نام دلخواه خویش پر کنید).

(4 هیچ کس نباید موجب درد و رنج بی‌دلیل و غیر ضروری شود.

(5 قانون جاذبه قانونی صادق است.

مطابق با فهم متعارف یا نظریه‌ی تصویری زبان(۱) هنگامی در مورد گزاره‌ی «کتاب روی میز است» حکم به صدق می‌کنیم که بدانیم کتاب روی میز است و هنگامی حکم به کذب آن می‌کنیم که واقعاً کتاب روی میز نباشد. برای آزمون صدق این گزاره می‌توان از مشاهده استفاده کرد. به همین سان برای ادعای صورت گرفته در گزاره‌ی شماره‌ی ۲ در مورد رنگ‌های پرچم امریکا می‌توان به مشاهده و بینایی توسل جست. در مورد گزاره‌ی شماره ۳ هنگامی می‌توان به صدق آن دین، به عنوان یک کل، حکم نمود که تمامی اظهارات صورت گرفته در آن دین صادق باشد. به نظر

می‌رسد براساس نظریه‌ی تصویری زبان نمی‌توان به مورد صدق و کذب عبارت توصیه‌ای و کلی شماره ۴ «هیچ کس نباید موجب درد و رنج بی‌دلیل و غیرضروری شود»، داوری نمود و تحلیل این گزاره با شیوه‌ی مطابقت آسان نیست. گزاره‌ی شماره‌ی پنج، «قانون جاذبه، قانونی صادق است، نیز همچون گزاره‌ی شماره‌ی ۴ نمی‌تواند با نظریه‌ی تصویری زبان سازگار گردد. اما این امکان وجود دارد که قرائتی عام‌تر از تئوری مطابقت ارائه گردد (به مباحث ذیل بنگرید). صدق تنها به گزاره‌ها استناد پیدا می‌کند نه واقعیات. عبارت «این‌ها واقعیاتی صادق هستند» که گاهی در محاکم قضایی به گوش می‌خورد، به نحو صحیحی به کار نرفته است. چرا که واقعیات را نمی‌توان به صدق یا کذب متصف نمود، بلکه واقعیات صرفاً متحقق‌اند. صدق و کذب، صفات گزاره‌ها هستند. ممکن است پرسیده شود گزاره (۲) چیست؟ به نظر می‌رسد گزاره عبارت است از معنای یک جمله. به عنوان مثال دو جمله «چالاک سبکبال یک اسب خوب است» و «چالاک سبکبال یک توند خوب است» یک گزاره را بیان می‌کند زیرا واژه‌ی «نوند» با کلمه‌ی «اسب» هم معنا و مترادف است. همچنین جملات "Es ist heist"، "Ilfaitchand"، "Det er warm"، "Itiswarm" و «هوا گرم است»

1. Picture Theory

2. Proposition

همگی بیان‌کننده‌ی یک گزاره‌ی واحد هستند، اگر چه هر یک از آنها جمله‌ای است مربوط به یکی از پنج زبان (آلمانی، فرانسوی، دانمارکی، انگلیسی و فارسی). ما از گزاره‌ها به عنوان حامل صدق (۱) ذکر سخن به میان می‌آوریم، زیرا هر گزاره یا صادق است و یا کاذب. هر گزاره اظهار یک صدق را در تقدیر دارد. با این ویژگی است که گزاره‌ها از جملات پرسشی و امری که هیچ اظهار و ادعایی در آنها صورت نمی‌گیرد (جز انشای پرسش یا امر) متمایز می‌گردند. عبارت‌های زیر را مقایسه کنید:

کتاب روی میز است.

آیا کتاب روی میز است؟

آن کتاب را روی میز بگذار!

در تعریفی که ابتدای این بحث از صدق صورت گرفت قید «واقعیت‌ها» (یا سلسله‌ای از امور و رویدادها) به آنچه واقعیت دارد اشاره می‌کند: کتاب روی میز، پرچمی با سه رنگ، رقم سیارات در منظومه‌ی شمسی. برای تحقق واقعیات، نیازی به درک و فهم آنها توسط ما نیست. به عنوان مثال ممکن است ما شناختی نسبت به واقعیت مبدأ و منشأ عالم نداشته باشیم و در عین حال عالم دارای مبدأ و منشأ بوده و بدان منتسب باشد، خواه کسی از این واقعیت مطلع باشد یا نه. ما ممکن است نسبت به وجود خداوند عالم نباشیم، اما در این زمینه فقط یک واقعیت وجود دارد، و آن واقعیت یا این است که خدا وجود دارد یا این است که خدا وجود ندارد، نه هر دو. قید «تطابق و انطباق» در تعریف صدق، دشوارترین قید به نظر می‌رسد. آیا مراد از این تطابق، این همانی است یا شباهتی نزدیک یا صرفاً یک پیوند و ارتباط کلی و تقریبی؟ گزاره‌ی «بوقلمون در اجاق است» نمادی است از این واقعیت که بوقلمون در اجاق است. گزاره، برخلاف بوقلمون، امری قابل توزین، رؤیت، خوردن یا چشیدن نیست. آیا هر یک از اجزای یک جمله باید با شیئی از واقعیات این عالم تطابق داشته باشد؟ همان طور که قبلاً اشاره شد ویتگنشتاین یک جمله‌ی صادق را

به مثابه تصویری دقیق از واقعیات عالم می‌دانست، ولی علیرغم آن که تصویر ذهنی من از پرچم امریکا شبیه پرچم واقعی است، جمله‌ی «رنگ‌های پرچم امریکا قرمز، سفید و آبی هستند» نه مشابهتی با پرچم دارد و نه دارای رنگ است. هیچ کس تا به حال نتوانسته است در تبیین تطابق یک به یک میان عناصر

1. Bearer of Truth

گزاره‌ها و سلسله‌ی واقعیاتی که مطابق آن گزاره‌ها هستند توفیقی به دست آورد. اما تفسیر لغوی و تحت‌اللفظی مطابقت هم ضرورتی ندارد.

قرائت‌های معاصر و جدید از نظریه‌ی مطابقت در پی آن است که ابهام موجود در مفهوم تطابق را، با محدود ساختن تعریف مطابقت به یک قاعده‌ی ساده‌ی منطقی همچون نمونه‌ی زیر، برطرف سازد:

گزاره‌ی P صادق است اگر و تنها اگر P.

در صورتی که تمایل ندارید از تعبیر «گزاره» استفاده نمایید می‌توان گفت:

جمله‌ی S در زبان L صادق است اگر و تنها اگر S.

به عنوان مثال، جمله‌ی Snow is white در زبان انگلیسی تنها در صورتی صادق است که برف سفید باشد⁽¹⁾.

چه بسا از نقطه نظر تئوری مطابقت، بهترین راه برای ملاحظه‌ی باورها (به عنوان حامل گزاره‌ها) و نیز گزاره‌ها، نگاه به آنها به عنوان نقشه باشد. باورها و گزاره‌ها، عقود و قراردادهایی هستند که روابط با واقعیات را تشکیل می‌دهند. باورهای ما بسان نقشه‌هایی هستند که ما با استفاده از آنها مسیر خویش را در زندگی پیدا می‌کنیم. باورهای صادق ما را به سر منزل مقصود می‌رساند، اما باورها کاذب نه تنها ما را به مقصود نمی‌رساند، بلکه موجب گمراهی می‌گردد. یا به عبارت دیگر می‌توان به تعریف ساده‌ی ارسطو که پیش از این بدان اشارت رفت تمسک نمود که:

کذب عبارت است از اظهار نبود آنچه هست و یا اظهار هستی آنچه نیست. اما صدق عبارت است از اظهار آنچه هست و نبود آنچه نیست. بنابراین هر کس اظهار کند چیزی هست، و یا چیزی وجود ندارد، در ادعای خویش یا صادق است یا کاذب.

به این ترتیب گزاره‌ی شماره‌ی ۴، یعنی «هیچ کس نباید موجب درد و رنج بی‌دلیل و غیرضروری شود»، به شرطی صادق است که از نظر اخلاقی فراهم آوردن موجبات آزار و رنجش بی‌دلیل امری ناصواب باشد و گزاره‌ی شماره‌ی ۵، «قانون جاذبه، قانونی معتبر و صادق است»، در صورتی صادق است که همواره هر شیئی با شتابی معین و متناسب سقوط نماید و در غیر این صورت کاذب است.

1. این قرائت از تئوری مطابقت نخستین بار توسط آلفرد تارسکی ارائه گردید و معمولاً از آن تحت عنوان تئوری معنایی صدق (The Semantic Theory of Truth) یاد می‌شود.

نظریه‌ی سازگاری صدق

براساس این نظریه، نسبت دادن صدق به یک گزاره یا باور به معنای اظهار سازگاری آن با ساختاری نظام‌مند از دیگر گزاره‌ها یا باورهاست. صدق یک گزاره مرهون آن است که آن گزاره، به صورتی موجه، جزئی از پیکره‌ای باشد که

اجزای آن با ضرورتی به یکدیگر پیوند خورده باشند. صدق عبارت است از یک کل که اجزای آن، به شکلی موزون و هماهنگ، به هم پیوسته‌اند.

این نظریه اغلب با فرضی ملازم و همراه می‌گردد که اصل روابط درونی(۱) را به بار می‌آورد. بنابر این اصل، هر جزیی از یک ساختار با هر یک از اجزای دیگر آن ملازمه‌ای ضروری دارد. به این ترتیب آزمون صدق در مورد هر گزاره را بررسی سازگاری با سایر اجزای (شناخته شده‌ی) آن ساختار تشکیل می‌دهد. نمونه‌ای از این اصل در انواع روابط درونی موجود میان اجزای ساختارهای ریاضی و منطقی به تصویر کشیده شده است. این در حالی است که هواداران نظریه‌ی سازگاری مدعی هستند که این علوم الگوی تمام عیار واقعیت هستند. چنان که جی. دبلیو. هگل می‌گوید: «هر واقعیت، امری معقول است چنان که هر امر معقول، واقعیت دارد(۲)».

جنبه‌ای دیگر از نظریات سازگاری، اصل ذومراتب بودن صدق(۳) است. اگر بپذیریم که اساساً صدق عبارت است از یک کل، هر یک از اجزای این کل، یک صدق کامل نیست، بلکه صرفاً دارای صدق متنی (زمینه‌ای(۴)) یا به عبارتی مرتبه‌ای از صدق است. ما موجودات محدود نمی‌توانیم تمام صدق را بشناسیم بلکه تنها شناخت بخش و پاره‌ای از صدق برای ما امکان‌پذیر است. در میان مجموعه‌های متعددی از باورها، برخی سازگارتر از سایرین هستند ولی هیچ کس صاحب مجموعه‌ی باورهایی که دارای سازگاری تام باشد نیست. به یک معنا، تمامی باورهای ما کاذب‌اند چرا که هنگامی به صدق دست پیدا می‌کنیم که با شناخت تک تک اجزا و روابط متقابل آنها، صدق را به عنوان یک کل بشناسیم. روش دیالکتیک هگل

1. The Doctrine of Internal Relations

2. The Real is the rational and the rational is the real

3. The Doctrine of the Degrees of Truth

4. Contextually True

یکی از برآمدهای چنین اصلی است. بنا به اعتقاد هگل، طریق صدق در جهان آن است که به اجزای معین یک مجموعه به عنوان بخش‌های یک فرایند دیالکتیک نگریست و آنها را از منطری غایت شناسانه، و با توجه به ثمره‌ی نهایی، مورد تفسیر قرار داد. صدق هر مرحله و مقطع از تاریخ صرفاً صدقی نسبی است که مستلزم یک صدق متضاد بوده و معنای خویش را در صدق مطلق می‌یابد. صدق مطلق، تمامی صدق‌های نسبی را در خویش مندرج می‌سازد. سورن کی یرکگار(۱) این مطلب را خاطر نشان ساخته است که ساختاری سازگار، مشابه آنچه هگل تبیین کرده است، به خوبی برازنده‌ی خداوند است که می‌تواند به کل جهان از افقی ماوراء زمان (Sub specie aeternitatis) بنگرد. در صورتی که چنین ساختاری برای افراد بشر، که دارای حیاتی مقرون با علوم جزیی و شناخت محدود هستند، بی‌فایده است. البته این احتمال وجود دارد که یک نظام کلی از اشیا به عنوان صدق تام وجود داشته باشد اما ادعای تقرب به چنین ساختاری برای ما امری فرضی و موهوم است.

مخالفان، و ناقدان نظریه‌ی سازگاری، اشاره کرده‌اند که می‌توان دو ساختار یافت که هر یک از آنها از سازگاری درونی برخوردار است اما با یکدیگر مغایر و ناهم‌سازند. همچنین داستان‌های افسانه‌ای و نیز دروغ‌های فاحشی را می‌توان یافت که از سازگاری و تأیید متقابل برخوردارند. به نظر می‌رسد این واقعیت، نظریه‌ی سازگاری را، به عنوان تعریفی

برای صدق، تضعیف می‌کند. آنها نشان می‌دهند که سازگاری، و توافق میان گزاره‌ها، شرط لازم برای صدق گزاره‌های مورد نظر هست ولی شرط کافی نیست. گزاره‌ها باید به نحوی با واقعیات تطابق داشته باشند. به نظر می‌رسد هنگامی که می‌پرسیم «آیا نظریه‌ی سازگاری صادق است؟ به دنبال پاسخی از نظرگاه مطابقت کلی هستیم نه سازگاری. این سخن به معنای نفی کلی ملاک سازگاری نیست، زیرا همچنان که در فصل هفتم بحث خواهیم کرد، این ملاک با توجیه(۲) مرتبط است.

1. Soren Kierkegaard

2. Justification

نظریه‌ی عمل گرای صدق(1)

این نظریه مطابق تبیین ویلیام جیمز، صدق یک باور را در گرو سود و صلاح آن می‌داند. «تنها چیزی صادق است که در نحوه‌ی رفتار ما، در هر رسم و سبک رایج و نیز درازمدت و طی تمام مسیر، سودمند باشد.(2)» به نظر می‌رسد صدق با توفیق عملی هم معنا و مترادف است. صدق همسو و همساز با عمل بوده و وصول به اهداف مربوط به آینده را نشانه رفته است. «به فرض هم یک تصور یا عقیده صحیح باشد، چه تفاوت مشخصی در اثر صحیح بودن آن در زندگی واقعی شخص پیدا می‌شود؟ ... خلاصه اینکه ارزش نقدی حقیقت از لحاظ تجربی چیست؟»

جیمز از این مفهوم برای توجیه آن دسته از اعتقادات دینی که دلایل موجود در اثبات آنها کافی نیست بهره‌برداری نمود. طبیعت ما از میلی ارادی برای انتخاب و گزینش باور به خدا، یا به هر چیز دیگری که ما را ارضا می‌کند، برخوردار است. ممکن است یک دین برای شما صادق باشد اما دینی مغایر با آن برای من صادق باشد. به این ترتیب نظریه‌ی عمل گروی، یکی از شکل‌های نسبیت معرفتی(۳) است که به عنوان رقیبی همیشگی برای دو نظریه‌ی مطابقت و سازگاری، هرگونه واقعیت عینی و مستقل از منافع و مصالح را انکار می‌نماید. بعداً در همین فصل، تبیین و تفسیری معاصر از این نظریه را در اثر ریچارد رورتی(۴)، که معتقد است صدق آن است که بتوان از آن در برابر همگان دفاع نمود، به بررسی خواهیم نشست.

برتراند راسل در مباحث خویش با نظریه‌ی عمل گرای صدق، مخالفت نموده و توفیق عملی را، به عنوان ملاکی برای صدق، مورد تردید دانسته است. با پذیرش چنین ملاکی، باید نازیسم را - در صورتی که می‌توانست آلمان را در جنگ دوم جهانی به پیروزی نائل گرداند - محق دانست. قید «در درازمدت و طی تمام مسیر»، که جیمز تعریف صدق را بدان مشروط ساخته است، بسیار مهم به نظر می‌رسد، زیرا هرگز نمی‌توانیم دریابیم اعتقاداتمان (مقرون با

1. The pragmatic Theory of Truth

2. Willim James, Essays in pragmatism (New York: 3Hafner PublishingCo, 1948), 170

4. Cognitive Relativism

5. Richard Rorty

توفیق و در نتیجه) صادق هست یا نه. به عنوان مثال، تا تمام مسیر تاریخ را به انتها نرسانیم، نمی‌توانیم دریابیم این اعتقاد که عشق بهتر از نفرت است صادق است. همچنین مادامی که بررسی جامعی در مورد گزاره‌های تحلیلی صورت نداده‌ایم، نمی‌توانیم به صدق آنها پی ببریم.

از طرف دیگر، اعتقادات غلط و نادرستی همچون باور قرون وسطائیان به عناصر اربعه‌ی ارسطویی (برودت، حرارت، رطوبت و یبوست)، به دلیل به بار آوردن نتایجی موفقیت‌آمیز، باید صادق تلقی شود. چنین باوری باید بیش از دو هزار سال برای میلیون‌ها نفر صادق بوده باشد تا نهایتاً شخصی به نام جان دالتون(۱) کذب قطعی آن را نشان دهد. حتی اگر بخواهیم واژه‌ی صادق را در معنایی که عمل‌گرایان بیان می‌کنند به کار ببریم، همچنان نیاز خواهیم داشت تا آن را از نوعی صدق که دارای عینیت بیشتری است متمایز سازیم. مثلاً فرض کنید شخصی به نام جیم بی هیچ دلیلی معتقد است باهوش‌ترین مردم و یک نابغه است. فرض کنید همسر و دوستان او نیز، از باب شوخی و مزاح، تظاهر می‌کنند این اعتقاد او صحیح است. اگرچه جیم نمی‌داند که از بهره‌ی هوشی معمولی و متوسطی برخوردار است اما باور به نبوغ و هوش فراوان به زندگی او معنا بخشیده است و از آنجایی که او انسانی برخوردار از اعتماد به نفس است، رفتارها و سلوک عملی خود را همواره با موفقیت و در سطح دلخواه به انجام می‌رساند. لذا او خوشحال و راضی است. در چنین وضعیتی، از دیدگاه نظریه‌ی عمل‌گرای صدق، جیم دارای یک باور صادق است اما ما نوعی سوء ارتباط میان باور او و واقعیات درمی‌یابیم. علیرغم آن که وی با دید عمل‌گرایانه از باوری موفقیت‌آمیز برخوردار است، اما، با نگرش به واقعیات، در حقیقت دارای باوری صادق نیست. یا فرض کنید فردی به نام کریستی به طالع بینی اعتقاد دارد. از آنجا که پیشگویی‌ها در طالع بینی، کلی و عام هستند، او همواره در مراجعه به مکتوبات طالع بینی روزانه می‌تواند به مطالبی مفید دست یابد. به این ترتیب طالع بینی به زندگی او معنا می‌بخشد و او همواره درست عمل می‌کند. زندگی او بدون ایمان به طالع بینی ناراحت‌کننده و مصیبت‌بار خواهد بود. حتی اگر به خاطر چنین اعتقاداتی از زندگی بهتری برخوردار باشد، اما از دید کسانی (همچون من)، که طالع بینی را نوعی جهان بینی غلط و کاذب می‌دانند، نمی‌توان پذیرفت که باور کریستی صادق باشد. شاید لازم باشد صدق عمل‌گرایانه را از صدق تطابق‌گرایانه یا سازگارگرایانه متمایز ساخت. هنگامی که کسی

John Dalton. 1. شیمی دان و فیزیک دان انگلیسی که به خاطر تحول و گسترش نظریه‌ی اتمی ماده، پدر علم فیزیک جدید به شمار می‌رود. م

ظاهر می‌کند «این مطلب اگرچه ممکن است برای شما صادق نباشد، ولی برای من صادق است» ممکن است نگرش به صدق نگرشی عمل‌گرایانه باشد.

ظاهراً برداشت‌های عمل‌گرایانه از صدق آن را به عنوان امری تفسیر می‌کند که از چنین ویژگی‌هایی برخوردار است:

(1 آنچه فاعل شناسایی به صدق آن باور دارد (این حکم براساس ملاک مطابقت صورت گرفته است). یا

(2 آنچه فاعل شناسایی در اعتقاد بدان موجه تلقی می‌شود.

در این تفسیر، صدق (۱) به باور و (۲) به توجیه تحویل می‌گردد، اما با این وجود به مفهومی احتیاج داریم که یا به واقعیات اشاره نماید و یا نشان دهد که اشیا مستقل از باورها یا توجیهات ما وجود دارند. نیز به نظر می‌رسد نظریه‌ی عمل‌گرا فارغ از خصوصیت مهم مفهوم صدق، یعنی عینیت یا استقلال از ذهن، است.

در این مرحله باید میان عاملی که موجب صدق یک گزاره می‌شود و روش تشخیص صدق آن گزاره فرق نهاد. از این دو مورد، اولی مفهوم معناشناختی - مابعدالطبیعی است که با نحوه‌ی تعریف یا توصیف مفهوم «صدق» ارتباط پیدا می‌کند، حال آنکه دومی مفهوم معرفت شناختی است که با تبیین دلیل، توجیه باورها و مواردی از این قبیل ربط می‌یابد. برخی فیلسوفان این دو مفهوم را با یکدیگر خلط می‌کنند. فیلسوف عمل‌گرا، ریچارد رورتی، می‌گوید: «صدق» تقریباً از چنین معنایی برخوردار است: «(صدق عبارت است از) آنچه که می‌توان در برابر همگان از آن دفاع نمود ... آنچه که با اظهار آن می‌توان از هم قطاران و رقیبان در بحث خلاصی جست»، وی در ادامه خاطر نشان می‌سازد که «مرز میان توجیه یک باور و صدق آن، بسیار باریک است»، و تعاریف جایگزین برای صدق عبارتند از: «آنچه باور داشتنش برای ما بهتر است» و «توان اظهار یک مدعای تضمین شده (۱) و (۲)». هیلاری پاتنم

1. Warranted assertibility

2. Richard Rorty, *Philosophy and the Mirror of Nature* (Princeton, NJ: Princeton University press, 1979), 176, 308.

وی از مفهوم سمانتیکی / متافیزیکی صدق به عنوان بازنمایی و تصویرگری (Representation) تعبیر نموده و با این سخنان آن را مورد مخالفت قرار می‌دهد: هدف از چنین تفسیر و تبیین [باز نمایانه] آن است

نیز به نحوی همسان از «واقع گرایی درونی (۱)» ذکر سخن به میان می‌آورد که به عنوان خصیصه‌ی صدق عبارت است از موجه بودن ما در باورهایمان.

اما خلط میان صدق و توجیه، نادرست به نظر می‌رسد. قبل از هر چیز، به نظر می‌رسد تعریف رورتی، خود را نقض می‌کند. من خود فکر نمی‌کنم که وی توانسته باشد در برابر همه‌ی منتقدان از آن تعریف دفاع نماید. به همین دلیل است که صدق این تعریف مستلزم کذب آن است.

الف) صدق (طبق تعریف) = «آنچه شخص بتواند از آن در برابر همگان دفاع نماید»

ب) رورتی نتوانسته به صورتی قابل قبول از «الف» در برابر بسیاری منتقدان، از جمله خود من، دفاع نماید. اگر شما بر اینکه رورتی نتوانسته از «الف» در برابر همه‌ی ناقدان دفاع نماید، گرچه تشخیص این توانایی میسر نگردد، پافشاری نمایید، در واقع از جمله‌ی کسانی هستید که به ملاک عینی برای صدق معتقدند و ادعایشان آن است که یک مطلب می‌تواند صادق باشد هر چند کسی نتواند صدق آن را تشخیص دهد. اگر چنین باشد باز هم تعریف رورتی از صدق، صحیح نیست.

چرا نتوان به مدعای رورتی مبنی بر اینکه صدق «عبارت است از آنچه با اظهارش می‌توان از خصم و رقیب خلاصی یافت» چنین پاسخ داد که «رورتی نمی‌تواند با اظهار چنین

که صدق را چیزی بیش از آنچه دیویی (Dewey) توان اظهار یک مدعای تضمین شده» و نیز چیزی بیش از آنچه با اظهارش از خصم و رقیب رهایی می‌یابیم (Ceteris Paribus) قلمداد نماییم. اگر چنین تبیینی، به نحو وجود شناسانه صورت گیرد، نوعاً به شکل توصیفی مجدد از موضوع شناسایی درمی‌آید تا فاصله‌ی میان موضوع شناسایی و فاعل شناسایی را پر نماید. گزینش یکی از این رویکردها در بحث صدق در واقع عبارت است از دست به کار شدن

برای انتخاب «آنچه اعتقاد بدان برای ما بهتر است» یا «ارتباط با واقعیت» به عنوان تبیینی از صدق (۱۷۶). اصطلاح به کار رفته توسط دیویی (Warranted assertibility) حاکی از خصوصیتی است که اظهار کننده‌ی یک سخن را در متن مربوط به یک جامعه‌ی مفروض، موجه می‌سازد. متن وابسته به یک جامعه (The Social Context) [که متناسب با هر جامعه متفاوت است. م] به جای یک بینش و دید ثابت و جاودان، برای تبیین توجیه متناسب‌تر بوده و در وصول به معنای صدق از قرابت بیشتری برخوردار است. در این رابطه بنگرید:

Hilary Putnam, *Meaning and the Moral Sciences* (London: Routledge & Kegan Paul, 1978)

و نیز:

Reason, Truth and History (Cambridge University Press, 1981)

1. Internal Realism

تعریفی از من به عنوان یکی از منتقدان و رقبای خویش خلاصی یابد؟
همچنین می‌توان نشان داد که تعریف دوم رورتی از صدق: «آنچه باور داشتنش برای ما بهتر است» نیز از این اشکال برخوردار است که خود را نقض می‌کند.

ج (صدق (طبق تعریف) = گزاره‌ای که «باور داشتنش برای ما بهتر است»

د (اما من فکر نمی‌کنم که باور داشتن به «ج» بهتر از سایر تعاریف صدق باشد.

به این ترتیب، در بحث و منازعه پیرامون تعریف «ج» به ضابطه و ملاکی عینی نیازمندیم تا بتوانیم تصمیم بگیریم که آیا حقیقتاً بهتر است به تعریف «ج» باور داشته باشیم یا نه، و این چیزی جز قائل شدن به مفهوم عینی برای صدق نیست. ما می‌خواهیم دریابیم اینکه باور به تعریف «ج» بهتر است از صدق عینی برخوردار است یا نه. اما مثال ملموس و واقعی از تمایز میان صدق و توجیه را می‌توان حالتی دانست که شما با استدلال‌هایی از این دست مجاب نمی‌شوید. فرض کنید آخرین دور فینال بازی‌های لیگ حرفه‌ای بیس بال میان دو تیم اوکلند الف (Oakland As) و نیویورک متز (New York Mets) در حال انجام است. هر تیم، سه بازی را برده است. اکنون در پایان نهمین دوره‌ی بازی، دو اوت باقی مانده و تیم شما در شرف برد ۳ بر ۲ می‌باشد. بیس‌ها توپ گذاری می‌شود و شماره گذاری معکوس برای بازیکن ضربه زننده صورت می‌گیرد. توپ پس از برخورد با چوب، حرکتی منحنی شکل انجام داده و در داخل کنج پایین منطقه‌ی مجاز فرود می‌آید. اما به محض اینکه شما درصدد برمی‌آیید دستکش‌های خویش را به علامت شادمانی برای پیروزی به هوا پرتاب کنید، داور اعلام می‌کند «توپ چهارم!» و به این ترتیب در آن دور امتیازها مساوی می‌شود. شما اعتراض می‌کنید، اما فایده‌ای ندارد. مجموع تیم شما نیز اعتراضی اصولی انجام می‌دهد، اما هیچ کس به جز شما باور ندارد که توپ داخل منطقه‌ی مجاز فرود آمده است. هنگامی که هیاهو و جنجال به آرامش تبدیل می‌گردد بازیکن ضربه زننده‌ی بعدی حریف به جایگاه اصلی آمده و با زدن یک ضربه‌ی خوب، موجب برد تیم خود می‌شود. هر چه شما اعتراض می‌کنید، سودی ندارد. حکم داور، نظری نهایی است که از دید همگان، جز شما، مقبول و قابل دفاع است، اما هیچ کس شما را باور نمی‌کند.

فرض کنید در این ماجرا واقعاً حق با شما باشد و توپ حقیقتاً داخل منطقه‌ی مجاز فرود آمده باشد. با توجه به رقم بالای جایزه، عدم توفیق شما در دفاع از موضعتان یک بدشانسی و بلکه یک وضعیت اسفبار است. اما این ناکامی را نمی‌توان ملاک عدم وقوف شما بر حقیقت مطلب دانست. در چنین شرایطی، علیرغم آنچه دیگران باور دارند، توپ

واقعاً در منطقه‌ی مجاز فرود آمده و باور شما صادق است. بنابر این می‌توان فرض کرد باورها و گزاره‌های صادقی وجود داشته باشد که نتوان آنها را مورد دفاع (یا توجیه) در برابر «منتقدان» قرار داد، پس نتیجه چیست؟ آن است که توجیه عین صدق نیست. همچنین صادق بودن یک گزاره هیچ ربطی به بهتر بودن باور بدان ندارد زیرا، در مواردی مشابه مثال فوق (علیرغم نبود صدق)، موافقت با تصمیم داور از عواقب و پی‌آمدهای سودگرایانه (۱) برخوردار است. اما در عین حال چنین خصوصیتی، ارتباطی با نفس صدق ندارد. شاید بتوان تعبیر «صدق اجتماعی» (۲) به معنای اجماع و توافق هم قطاران و رقیبان بر یک باور معین در هر زمانی دانست ولی در این صورت حتماً باید خاطر نشان ساخت که از منظر عینی، صدق اجتماعی می‌تواند کاذب باشد. به این ترتیب بهتر است واژه‌ی «صدق» را به آنچه با واقعیات مرتبط و منطبق است اختصاص داد. اجازه دهید در این مرحله از بحث، مباحثی را که پیرامون صدق مطرح ساختیم تلخیص نماییم. در این زمینه سه نظریه‌ی متعارف و سنتی وجود دارد. نظریه‌ی مطابقت صدق، صدق را نوعی پیوند خاص میان یک گزاره و واقعیاتی تصویر می‌کند که آن گزاره از آنها حاکی است. نظریه‌ی سازگاری صدق، با نگاهی کل گرایانه صدق را مجموعه‌ی گزاره‌های برخوردار از تأیید و حمایت متقابل می‌داند که با کمک یکدیگر، حقیقت را به تصویر می‌کشاندند. و نظریه‌ی عمل گرای صدق، صدق را با مفید بودن و ثمربخشی «در درازمدت و طی تمام مسیر» معادل و برابر می‌داند. ما نقاط قوت و ضعف هر یک از این نظریات را مورد بحث قرار دادیم. من در این کتاب، با پیروی از جی. ال مکی (۳)، مفهوم متعارف صدق را، که اول بار توسط ارسطو تبیین گردید، مورد تأیید و حمایت قرار می‌دهم. این مفهوم هم با نظریه‌ی غیربازگویانه (۴) یا معناشناختی (۵) آلفرد تارسکی سازگار است، هم با نظریه‌ی سنتی مطابقت

1. Utilitarian Consequences

2. Social Truth

3. J. L. Mackie

4. Disquotational

5. Semantic

توماس آکوئیناس (۱)، برتراند راسل (۲) و دیگران. البته من خود نظریه‌ی مطابقت را قبول دارم، ولی تطابق را به تناظر و یکسانی میان گزاره‌ها و واقعیات تفسیر نمی‌کنم، بلکه معتقدم گزاره‌ها توصیف و تبیینی رضایت‌مندانه از وضعیت وجودی اشیا هستند.

البته این امکان وجود دارد که در ادعاهای معرفتی خویش دچار اشتباه شویم. به عنوان مثال یک شخص مست مدعی است فیل‌های صورتی در اتاق نزد او وجود دارند، یا یک کودک مدعی می‌شود از وجود سانتاکلاوز (۳) خبر دارد. همچنین ممکن است دو شاهد، ادعاهای معرفتی کاملاً متناقض در گزارش خویش از یک واقعه ارائه دهند. ممکن است من برای اثبات اینکه در آینده دارایی فراوانی را به ارث خواهم برد دلیل خوبی در اختیار داشته باشم، به حدی که نسبت به وقوع این شانس بزرگ ادعای آگاهی داشته باشم، اما افسوس و دریغ که دچار خطا هستم. ما اغلب، به خطا، باور می‌کنیم چیزی را می‌دانیم. گاهی اوقات ادعاهای معرفتی ما بر دلایلی مبتنی است که یا از صحت کافی برخوردار نیست و یا فریبنده و اغواگر است. و گاهی واقعه‌ای را به نحوی نادرست به خاطر می‌آوریم یا به غلط

استنباط می‌کنیم. بعضی اوقات ادعاهای معرفتی ما با مدعیات معرفتی دیگران تناقض دارد، چنانکه دو نفر به خاطر اعتقاد به دینی مغایر با دین دیگری، هر یک مدعی است تنها دین او حق است، یا گاهی شخصی اعتقاد یقینی دارد که، به لحاظ اخلاقی، سقط جنین عملی ناشایست است، اما فرد دیگر به همان اندازه‌ی شخص اول یقین دارد که این عمل اخلاقاً مجاز است.

معرفت و باور

معرفت مستلزم برخورداری از صدق است، اما سؤال این است که چگونه معرفت از صدق برخوردار است. آیا هنگامی که شما به چیزی معرفت دارید باید در یک حالت روان شناختی خاص باشید؟ و یا اینکه معرفت صرفاً نوعی خاص از باور صحیح است؟ افلاطون و دکارت معرفت را امری مغایر با باور می‌دانستند که با حالت خطاناپذیری ذهن ملازم است به گونه‌ای

1. Thomas Aquinas

2. Bertrand Russell

3. Santa Claus شخصیت افسانه‌ای است که دین داران مسیحی معتقدند، به خصوص در ایام کریسمس، به کمک انسان‌های فقیر و محروم شتافته و معجزاتی را از او نقل می‌کنند. م

که اگر شما خود را در چنین حالت معرفتی از ذهن بیابید، برخورداری شما از صدق، تضمینی است. از سوی دیگر، باور را نوعی عدم قطعیت (۱) یا به عبارتی یک «پندار» (۲) می‌دانستند. از نظر ایشان، معرفت، مستلزم قطعیت مطلق است، اما باور تنها مستلزم احتمالی بالاست. بدون شک حقایق بدیهی وجود دارد، به عنوان مثال علم به وجود خودتان، حقایق ساده‌ی ریاضی و احتمالاً برخی حالات روان‌شناختی (مثلاً اینکه من می‌دانم که متعجب می‌شوم)، اما به نظر می‌رسد ترسیم مرز مشخصی برای تمایز، مورد تردید است.

مردم اغلب در مورد امور مختلفی احساس یقین دارند. مری یقین کامل دارد که فقط و فقط مذهب کاتولیک مسیحی بر حق است در حالی که حسین یقین دارد اسلام از چنین حقانیتی برخوردار است. ممکن است شخصی در قرون وسطی کاملاً یقین داشته که زمین مسطح است و خورشید به دور زمین می‌چرخد، اما ما هم اینک ممکن است، به نحو یقینی، به خلاف آنچه وی معتقد بود باور داشته باشیم. ظاهراً معقول‌تر آن است که حالت معرفت را نوعی باور صادق بدانیم. شاید معرفت گونه‌ای از باور صادق باشد که یقین لازمه‌ی آن است. اما این یقین به چه میزان است؟ آیا باید در حد یقین قطعی باشد؟ چنین یقینی بسیار قوی است.

برخی فیلسوفان همچون جان پولاک (۳) و ا. فیلیپس گریفیتس (۴) در مورد آنکه معرفت مستلزم باور نیست، دلیل اقامه کرده‌اند. شما ممکن است به صدق گزاره‌ی، بدون باور بدان، معرفت داشته باشید. فیلیپس گریفیتس اظهار می‌دارد که ممکن است شخصی در عین تردید نسبت به گزاره‌ی P، بدان معرفت داشته باشد. او در توضیح می‌خواهد کودکی را فرض کنیم که مرعوب آموزگاری بی‌رحم قرار گرفته است. دلهره و پریشانی او در اثر این ترس ممکن است تا حدی باشد که مرتکب خطا یا دچار دودلی در مورد چیزهایی شود که نسبت به آنها دارای معرفتی کامل و مناسب است. این پسر بچه با برخورداری از اطلاعات کافی، موشکافی و هوش سرشار پاسخ تمامی پرسش‌ها

را به درستی می‌داند اما در شرایط و اوضاع کاملاً بحرانی و پردغدغه نسبت به پاسخ صحیحی که بر لب‌هایش جاری می‌گردد، حقیقتاً دچار تردید

-
1. Uncertainty
 2. Opinion
 3. John Pollock
 4. A. Phillips Griffiths
-

می‌شود. (1)

آیا این سخن فیلیپس گریفیتس، نسبت به فقدان باور در تحقق معرفت، صحیح است؟ من فکر می‌کنم دستیابی به اطمینان به این گونه موارد، که خطوط مایز و حدود فاصل به حساب می‌آید، سخت دشوار است و پیش از آنکه بتوانیم نسبت به پاسخ‌های خویش دل آسوده باشیم، نیاز به معرفت‌شناسی شکوفا و بالنده داریم. با این همه اجازه دهید به تمایزی مهم قائل شویم که می‌تواند، در این مسأله، روشنی بخش باشد و بگوییم پسر بچه‌ی بیم زده‌ی داستان ما، از جهتی نسبت به پاسخ دارای معرفت نیست و از جهتی دیگر دارای معرفت هست. ما می‌توانیم باورها را به دو بخش تقسیم کنیم: باور فعلی (۲) و باور نهادی (۳). باور فعلی، باوری است که شما بالفعل نسبت به آن آگاه بوده و بدان توجه دارید. اگر از شما سؤال کنم: «الان چه احساسی دارید؟» شما احتمالاً خود را در مورد وضعیت فعلی ذهن و اندیشه‌ی خویش برخوردار از باوری معین می‌یابید. هم اینک من بر این باور هستم که در هر یک از دستان خویش پنج انگشت دارم و هوا بارانی است. این گونه باورها، باورهای فعلی هستند. اما گونه‌ی دیگری از باورها وجود دارند که در شرایط خاصی بدان‌ها توجه می‌کنیم. به عنوان مثال ممکن است من چند روزی نسبت به برادر جوان‌تر مرحوم خود فکر نکرده باشم، اما به یک باره دریابم که امروز دهمین سالگرد مرگ سوگ‌انگیز اوست. اگرچه من چند روزی به این واقعه فکر نکرده‌ام اما در تمامی ده سال گذشته همواره آن را باور داشته‌ام. شما نیز دارای باورهای نهادی هستید. ممکن است اخیراً به فکر سیاره‌ی ناهید یا مشتری نبوده باشید اما احتمالاً از این باور نهادی برخوردار بوده‌اید که هر یک از آنها یک سیاره است و فاصله‌ی زیادی از زمین دارند. شما از این باور نهادی برخوردارید که عشق بهتر از نفرت، و شادی بهتر از اندوه، و صلح و سازش بهتر از خشونت است، و به دست آوردن نمره‌ی «الف» در دروس دانشگاه بهتر از رد شدن در آنهاست. هر چند ما آکنده از باورهای نهادی هستیم اما در هر لحظه تنها به تعداد اندکی از باورهای فعلی دست یابی داریم. ما در فصل ۱۵ پیرامون مفهوم باور بحث خواهیم کرد.

-
1. A. Phillips Griffiths, Knowledge and Belief (Oxford: Oxford University Press, 1981)
 2. Occurrent Belief
 3. Dispostional Belief
-

بیایید به سراغ پسر بچه‌ی باهوش، ریزبین و وحشت زده‌ی داستان خود برویم. ممکن است گمان شود که وی به نحو نهادی نسبت به پاسخ سؤال معرفت داشته است زیرا به طور صحیح بدان باور داشته، اما می‌توان گفت: وی در

مرحله‌ی خودآگاه و در شرایط پر از فشار روحی و هیجانات درونی، فاقد یقین مقارن با چنین باورهایی است. در چنین شرایطی، فعلیت باور به طور کامل تحقق نمی‌یابد، اما این پسر بچه همان طور که نسبت به جنس، اندازه و نام خویش مطلع است، مطمئناً از اطلاعات لازم برای پاسخ به سؤال برخوردار است. آنچه از این مثال فرا می‌گیریم آن است که برای برخورداری از معرفت، لازم نیست نسبت به خود معرفت، شناخت داشته باشیم. اشکال و صوری که در آنها معرفت نسبت به اشیا، بدون شناخت نسبت به معرفت، متحقق است فراوان می‌باشد. بچه‌ها می‌دانند چه کسی مادر آنهاست و به تدریج یاد می‌گیرند اگر قطعه‌های بازی ساختمان سازی که چند لحظه قبل پشت سر خویش کنار هم قرار داده‌اند را بخواهند، هنوز همانجاست، بی‌آنکه نسبت به این شناخت خودآگاهی داشته باشند. من بر این باور هستم که بسیاری از خاطرات من از سنخ معرفت‌اند، اما ممکن است نتوانیم این باورهای درجه‌ی دوم (پیرامون خاطرات ثبت شده در ذهن خویش) را از پشتوانه‌ای که هر معرفت بدان نیازمند است برخوردار سازیم. شما ممکن است قبل از آنکه به علم خویش از شناخت مطالعه‌ی این پاراگراف پی ببرید، بدانید که در حال مطالعه‌ی این پاراگراف هستید. البته ممکن است نسبت به آن تردید داشته باشید. به زودی در مورد این امکان بحث خواهیم کرد.

معرفت و باور

از آنچه گفته شد نتیجه می‌گیریم معرفت، نوعی باور صادق است، اما صرف باور صادق نیست بلکه چیزی بیش از آن است. فرض کنید در دستان من چهار عدد کارت وجود دارد و من به گونه‌ای آنها را در دست گرفته‌ام که می‌توانم روی آنها را ببینم ولی شما تنها می‌توانید پشت کارت‌ها را مشاهده کنید. من از شما می‌خواهم حدس بزنید چه نوع کارتی در دست دارم. شما در خود یک احساس حدس یا باور ضعیف دارید، مبنی بر آنکه من چهار تک خال در دست دارم و به طور صحیح اعلام می‌کنید: «تو چهار تک خال در دست داری». اگرچه هر دوی ما به حقیقت واقف، و دارای باور صادق، هستیم اما من از چیزی برخوردارم که شما فاقد آن هستید و آن چیز عبارت است از توجیه کافی نسبت به باور خویش در مورد وجود چهار تک خال در دستانم. شما به طور اتفاقی پاسخ صحیح را حدس زدید در صورتی که من با استفاده از فرایندی که به مراتب بیش از حدس قابل اعتماد است، نسبت به واقع امر، یقین پیدا کرده‌ام. آری حتی یک ساعت از کار افتاده نیز به طور اتفاقی در خلال شبانه روز دوبار وقت صحیح را نشان می‌دهد. به این ترتیب، معرفت، امری است متفاوت از صرف باور صادق، و تفاوت آنها این است که صاحب معرفت برای باورهای صادق مورد ادعای خویش، بر امری غیراتفاقی و غیرتصادفی، یا به اصطلاح معهود فلسفی، یک «توجیه» کافی متکی است. اینک، سؤال خویش را متوجه طبیعت و ماهیت «توجیه» می‌سازیم. توجیه چیست؟ به طور کلی «توجیه» واژه‌ای است هنجاری و مبین همراهی یک شیء با ضابطه‌ای قابل قبول یا رفتاری صحیح. نمونه‌های کاربردهای زبانی واژه‌ی توجیه در مباحث اخلاق عبارت است از: «هدف وسیله را توجیه نمی‌کند» و «تصمیم رئیس جمهور ترومن در مورد بمباران هیروشیما، در سال ۱۹۴۵، با ملاحظه‌ی همه‌ی جوانب و شرایط موجه بود (یا نبود)». این واژه از کاربرد عمل گرایانه یا مصلحت جویانه در عباراتی نظیر «تصمیم لیندا برای اخذ کارشناسی ارشد موجه است زیرا وی از این طریق می‌تواند اقبال خویش برای کسب رشد و ترقی را افزونی بخشد»، برخوردار می‌باشد.

توجیه معرفتی حاکی از همراهی ضوابط معرفتی قابل قبول و بهره‌مندی از وضعیت معرفتی قابل اثبات (۱) می‌باشد. ما به عنوان مخلوقاتی دارای قدرت استدلال، تلاش می‌کنیم باورها و ادعاهای معرفتی خویش را با استفاده از روش‌هایی شبیه به روش‌های پشتیبانی از مدعیات اخلاقی و مصلحت جویانه‌ی خویش مورد حمایت قرار دهیم. اگر

کسی از شما بپرسد: «چرا شما اعتقاد دارید که شخص x در انتخابات پیروز می‌شود؟» شما به بیان علل و مبانی باور خویش پرداخته و مثلاً اظهار می‌دارید: «زیرا نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد که آقای x نسبت به سایر کاندیداها از برتری قابل توجهی بهره‌مند است». ما به همین سان برای تقویت و پشتیبانی از باورهای اخلاقی، دینی، سیاسی و فلسفی، با استفاده از دلایل خوب و متناسب، تلاش می‌کنیم. یک تصور و فرضیه‌ی کلی وجود دارد مبنی بر اینکه در شرایط مساوی، هر

1. Positive Epistemic Status

ه بیشتر دلیل در اختیار داشته باشید یا نسبت به یک باور معین هر چه موجه‌تر باشید، احتمال صدق باور شما بیشتر است. البته این سؤال مطرح است که آیا می‌توان چنین فرضیه‌ای را توجیه نمود؟ قبلاً گفتیم حدس زدن کارتهای تک خال در دستان من، مصداق معرفت نیست. حدس‌ها، گمانه زنی‌ها، انگاره‌ها و خوش خیالی‌ها، حتی اگر صادق هم باشند هیچ نوع معرفتی به بار نمی‌آورند، زیرا هیچ یک از آنها نمی‌تواند توجیه کننده‌ی باور باشد. پس چه چیزهایی می‌تواند توجیه کننده‌ی باورهای ما باشد؟ آیا دلیل و شاهی انکارناپذیر لازم است، درست همچون زمانی که باور داریم $2+2=4$ ، یا هنگامی که احساس درد داریم و هیچ امری نمی‌تواند باور ما را نسبت به درد خدشه‌دار سازد؟ آیا می‌توان دلیل کافی برای توجیه باورهایمان در مورد اشیای مادی و طبیعی و یا باورهایمان در مورد اذهان دیگر، باورهایمان پیرامون گزاره‌های متافیزیکی، نظیر وجود خدا یا اختیار بشری، در دست داشت؟ پیش از آنکه یک شخص ادعا کند می‌داند باوری صادق است به چه میزان باید از دلیل و قرینه برخوردار باشد؟ ما مسأله‌ی توجیه را در خلال فصل‌های ششم تا نهم مورد بررسی قرار داده و مفهوم معرفت را در فصل پنجم، به نحو دقیق‌تری، تحلیل خواهیم نمود.

آیا می‌توان چیزی را شناخت؟

اجازه دهید به سومین پرسش خویش بازگردیم: آیا اساساً می‌توان چیزی را شناخت؟ یا اینکه ما انسان‌ها در مورد مهم‌ترین موضوعات حیات خویش محکوم به جهل و توهم هستیم؟ اگر معرفت مستلزم آن است که ما در باورهایمان کاملاً موجه باشیم، آیا هرگز می‌توان در باورهای خویش توجیه کامل داشت؟ آیا این امکان وجود ندارد که دائماً توسط طبیعت یا موجودی شرور و شیطانی دچار فریب و نیرنگ شده باشیم؟ شکاکیت، نظریه‌ای است مبتنی بر آنکه ما انسان‌ها دارای هیچ نوع شناخت و معرفتی نیستیم یا حداقل نمی‌توانیم اکثر چیزهایی را که مدعی شناخت آنها هستیم بشناسیم. شکاکیت میانه رو (۱) بر این ادعاست که ما قادر نیستیم نسبت به باورهای خویش کاملاً موجه باشیم. شکاکیت ضعیف (۲) نیز مدعی است ما می‌توانیم

1. Moderate Skepticism

2. Weak Skepticism

برخی حقایق روشن، نظیر حقایق ریاضی یا منطقی، را بشناسیم اما شناخت حقایق ماوراء طبیعی و تجربی برای ما امکان‌پذیر نیست. شکاکیت افراطی (۱) نیز بر آن است که هیچ گاه نمی‌توانیم کاملاً مطمئن باشیم باورهایمان صادق

است، و حتی نمی‌توانیم بدانیم که نمی‌توان دارای معرفت بود.

آیا شما توانایی دارید شکاکیت را مغلوب سازید؟ ما در فصل‌های ۲ و ۳ براهینی که بر علیه شکاکیت اقامه شده و نیز اهمیت تاریخی شکاکیت را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

دستیابی به معرفت چگونه امکان‌پذیر است؟

به سؤال چهارم خود بازگردیم: چگونه می‌توان کسب معرفت نمود؟ آیا کسب معرفت از طریق کاربرد قوای حسی ما امکان‌پذیر است یا از طریق خردورزی و قدرت تفکر؟ یا هر دو؟ دو نظریه‌ی سنتی در مورد دستیابی به معرفت وجود دارد: خردگرایی (۲) و تجربه‌گرایی (۳). خردگرایی نامی است رهن برای اولین نظریه، چرا که بر مبنای هر دو نظریه‌ی مورد اشاره، ما در کسب معرفت از عقل و خرد خویش بهره می‌گیریم. به عبارتی ساده، خردگرایان معتقدند عقل برای کشف حقیقت کافی است در حالی که تجربه‌گرایان برآنند که معرفت از ادراکات حسی سرچشمه می‌گیرند (یعنی از طریق دیدن، شنیدن، لمس کردن، چشیدن و بوکردن).

اولین نظریه‌ی مبسوط خرد گرا توسط افلاطون (۴۷۳-۳۴۷ ق. م) مطرح گردید. وی میان دو رهیافت به معرفت تمایز نهاد: ادراک حسی و تعقل (۴). ادراک حسی نمی‌تواند برای کسب حقیقت و صدق کافی باشد، زیرا متعلق چنین ادراکاتی دائماً در حال تغییر و زوال است. تمام آنچه می‌توان از این طریق دریافت عبارت است از مجموعه‌ی باورهای در مورد اشیای خاص. از سوی دیگر، معرفت امری است فراتر از امور خاص و عبارت است از درک معانی یا

1. Radical Skepticism

2. Rationalism

3. Empiricism

4. Plato, "the Republic". In Plato: the Collected Dialogues, ed. Edith Hamilton and Huntington Cairns (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1982)

و نیز بنگرید به VI and VII Specially Books :

ور کلی (۱). افلاطون، با براهینی که اقامه می‌کند، بر این باور است که تمام معرفت عبارت است از شناخت اشیا به نحوی که این معانی باید در یک جهان کاملاً واقعی وجود داشته باشد؛ جهان بودن. فیلسوف شخصی است که تلاش وی مصروف ورود تدریجی به آن واقعیت برتر از طریق جهان شدن - جهان تجربی - می‌گردد. افلاطون برای تصویر نظریه‌ی خویش از تمثیل نمادین غار (۲) بهره می‌گیرد:

گروهی از مردمان زندانی را در نظر بیاور که از بدو تولد، گردن‌ها و پاهایشان به زنجیر کشیده شده تا در غاری باقی بمانند. در پشت سر ایشان، گذرگاه مرتفعی است که کسانی در آن رفت و آمد نموده و اشیای مختلفی را با خود به این سو و آن سو می‌برند. در پس این گذرگاه آتشی عظیم افروخته شده که پرتو آن موجب می‌شود سایه‌های مردمان، حیوانات و اشیا روی دیوار مقابل زندانیان افکنده شود. با حرکت زبانه‌های آتش در پشت آن اشیا و فراز و فرود آن، سایه‌های اشیا به بالا و پایین و اطراف حرکت می‌کند. اما زندانیان نمی‌دانند که آن سایه‌ها تنها نمود و ظهور آن اشیای واقعی هستند. آنها سایه‌ها را اموری واقعی می‌پندارند و در مورد آنها به گونه‌ای گفتگو می‌کنند که گویی واقعیت دارند، بر آنها نام می‌نهند، آنها را بازشناسی می‌کنند، معرفت خویش نسبت به این اشکال و صور گوناگون را

به حیات اجتماعی خود ضمیمه می‌سازند. زندگی ایشان بر همین سایه‌ها متمرکز می‌گردد. حال تصور کنید کسی کوشش کند یکی از آن زندانیان را از غار نجات بخشد. زندانی در ابتدا آزرده گردیده و در حالی که به زور از تنها خانه و محیط اجتماعی، که تاکنون می‌شناخته، بیرون رانده می‌شود فریاد کشیده و جنجال به پا می‌کند. او علیرغم خواسته‌ی خویش از غار بیرون کشیده می‌شود تا اینکه نهایتاً از غار خارج می‌گردد و پرتو تابناک و خیره‌کننده‌ی آفتاب تا مدتی دید او را مختل می‌سازد. زندانی ما التماس می‌کند تا اجازه یابد به پناهگاه امن خود در غار بازگردد اما راه بازگشت بسته است. چشمان او به تدریج به روشنایی خو می‌کند و می‌تواند گل‌های رنگارنگ زیبا و شاخه‌های گسترده‌ی درختان بلوط را مشاهده نموده،

1. Universal Ideas of Forms

2. The Allegory of the Cave

نغمه‌های پرندگان را شنیده و بازی حیوانات را ببیند. او دچار شادمانی و شغف گشته و توان بینایی او افزایش می‌یابد و در نهایت قدرت پیدا می‌کند تا بی‌هیچ گزندی حتی به خورشید درخشان نیز بنگرد. اما اینک منجی او که دیگر دوست و راهنمایش گردیده است، از او می‌خواهد به غار بازگشته تا سایر زندانیان را از دنیای واقعی مطلع ساخته و آنها را وادار سازد خود را از زنجیرها رها سازند و به فضای بیرون غار و به سوی آفتاب تابان بالا روند. اما قهرمان ما نسبت به این آزمون سخت، از ترس بر خود می‌لرزد چرا که او نور و روشنی روز را بر تاریکی آن سیه چاله ترجیح داده و هیچ بخشی از آن وجود تاریک و غم بار را طالب نیست. ولی به وی خاطر نشان می‌شود که رفتن مجدد به داخل غار وظیفه‌ی اوست. به این ترتیب او به سوی هم بندهای خود بازمی‌گردد و به آنها می‌گوید که آن سایه‌ها پندارهایی بیش نیستند و خارج از غار، دنیایی واقعی، آکنده از نور خورشید و زیبایی، وجود دارد. هنگامی که وی آنها را بدین حقیقت بشارت می‌دهد، هم بندی‌هایش او را به خاطر آنکه باورها و نظام ارزشی ایشان را مورد تردید قرار داده دستگیر می‌کنند و مورد ضرب و شتم و سرانجام در معرض هلاکت قرار می‌دهند. اما هر از چندگاه آن منجی بازمی‌گردد و یک یا دو تن از این زندانیان را علیرغم خواسته‌شان به بیرون از غار منتقل می‌کند. به آنها می‌آموزد تا از نور آفتاب لذت برند. فرآیند تعلیم روح برای ادراک حقیقت، یا به عبارتی صورت و مثال خیر حقیقی، نظیر چنین داستانی است. افلاطون در این تمثیل چه می‌گوید؟

پل میان عالم بودن (۱) و عالم شدن (۲) عبارت است از «معانی ذاتی و باطنی (۳)». افلاطون بر آن بود که یادگیری، در واقع، به خاطر آوردن چیزهایی است که در وجود پیشین خویش فراگرفته‌ایم. او به تناسخ و بازتن‌یابی معتقد بود و اعتقاد داشت ما در وجودی پیشین همه‌ی حقایق اصلی و بنیادی را مشاهده کرده‌ایم، اما آگاهی خویش نسبت به آنها را در خلال تولد و ورود خویش به این دنیا از دست داده‌ایم. یک معلم در حقیقت مددکاری روحانی است که با تحریک نیروهای روح باعث می‌شود شخص چیزهایی را که واقعاً واجد بوده، ولی آنها را به دست فراموشی سپرده، به یاد آورد. در رساله‌ی منون (۴) سقراط (سخنگوی افلاطون) ادعا می‌کند نظریه‌ی «یادآوری معانی ذاتی» قابل اثبات است و سعی می‌کند این کار را از طریق

1. Being

2. Becoming

3. Innate Ideas

4. Menon

آموزش هندسه به بردهای بی‌سواد انجام دهد. سقراط با ترسیم مربعی روی شن‌ها، از پسر بچه می‌خواهد تلاش کند مربع محیط این شکل را به دست آورد. او در طی فرایند پرسش و پاسخ، که در خلال آن پسر بچه به برداشت و فهمی دست می‌یابد که حاصل آموزش مدرسه‌ای نیست، سرانجام این شاهکار را عملی می‌سازد. گویی او معرفت و شناخت را از درون و نهاد، برون آورده و آن را پرورانده است. سقراط با نتیجه‌گیری از این ماجرا می‌گوید: به همین منوال می‌توانیم، با فراهم آوردن موجبات یادآوری آنچه مخاطبان و شاگردان، پیرامون سعادت و خیر، فراموش کرده‌اند فضائل و ارزش‌ها را نیز به ایشان بیاموزانیم.

انواع معرفت

افلاطون معتقد بود همه‌ی دانش‌ها از نوع معرفت پیشاتجربی (a priori) است، که مستقل از تجربه‌ی حسی در شخص وجود دارد، و نقطه‌ی مقابل معرفت‌های پساتجربی (a posteriori)، از قبیل شناخت امکانی - تجربی، که از طریق قوای حسی پنج گانه برای ما حاصل می‌شود، به حساب می‌آید. به زعم افلاطون، باورهای تجربی معمول، مادامی که با صور و مثل ارتباط پیدا نکنند، از سنخ معرفت به شمار نمی‌آیند، بلکه تنها نمودهایی ناپایدار و متزلزل‌اند. معادله‌ها و تساوی‌های ریاضی چون $2+2=4$ و یا مواردی مانند «هیچ قرمز یکپارچه، سبز نیست»، «اجتماع نقیضین امکان ندارد»، نمونه‌هایی هستند که برای علم پیشاتجربی نامزد گردیده‌اند. برای بررسی صدق این مثال‌ها لازم نیست به تجربه تمسک ورزید. همچنان که ایمانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) اظهار کرده، «علیرغم آنکه تمامی دانش‌های ما با تجربه آغاز می‌شود، اما این بدان معنا نیست که همه‌ی معرفت‌ها از تجربه برخیزد. زیرا کاملاً موجه است که حتی دانش‌های تجربی ما ترکیبی از دریافت‌های انطباعی ما و امور فراهم آمده از خود قوا و قابلیت‌های ادراکی باشد» (۲). ماحصل این مباحث کانت، تمایزی است که وی میان معرفت پیشاتجربی و معرفت پساتجربی می‌نهد. در دیدگاه او «معرفت پساتجربی» به آن دسته از

1. Immanuel Kant

2. Kant, Critique of Pure Reason, Trans. Norman Kemp Smith (New York: St. Martin's Press, 1969), 41

م اشاره می‌کند که مبتنی بر تجربه‌ی حسی است و «معرفت پیشاتجربی» به احکامی اشاره می‌کند که مبتنی بر تجربه‌ی حسی نیست (۱). او از این نیز فراتر می‌رود و دو مفهوم زبان شناختی یا معناشناختی «گزاره‌ی تحلیلی (۲)» و «گزاره‌ی ترکیبی (۳)» را مطرح ساخته و آنها را با معرفت پیشینی و معرفت پسینی ممزوج می‌سازد. گزاره‌های تحلیلی گزاره‌هایی هستند که محمول آنها در موضوع، منطوقی است (مانند گزاره‌ی: «همه‌ی مادران، زن هستند». در این گزاره، موضوع یعنی «مادر» دربردارنده‌ی مفهوم «زن» می‌باشد، به این ترتیب چنین گزاره‌هایی حاوی اطلاعات جدیدی برای ما نیست). در گزاره‌های ترکیبی برخلاف گزاره‌های تحلیلی، محمول اطلاع جدیدی در مورد موضوع

دربردارد. به عنوان مثال گزاره‌ی «مری در حال حاضر یک مادر است» جمله‌ای است که از آن اطلاع جدیدی در مورد مری دستگیرمان می‌شود.

جان لاک (۴) (۱۶۳۲-۱۷۰۴) و دیوید هیوم (۵)، دو فیلسوف تجربه‌گرا، در مباحث خویش بر آن بودند که اذهان ما انسان‌ها در بدو تولد همچون لوحی سپید (۶) و نانوشته، تهی و خالی است و سپس جهان بیرونی، از طریق اندام‌های حسی انسان، بر ذهن اثر گذاشته و صورت‌ها و مفاهیم در آن شکل می‌گیرد. (۷) بر این اساس، تمامی دانش‌های ما در مورد جهان از نوع معرفت پساتجربی است، و تنها دانش مطلق و ریاضیات از نوع معرفت‌های تحلیلی و پیشاتجربی است. به این ترتیب می‌توان دسته‌بندی مربوط به مفاهیم مرتبط با این بحث را به نحو زیر ارائه نمود: گونه‌های معرفتی

(1 معرفت پیشاتجربی؛ بر هیچ نوع مدرک و دلیل مشاهده‌ای و تجربی استوار نیست

1. Idib., 41-44

2. Analytic Statements

3. Synthetic Statements

4. John Locke

5. David Hume

6. Tabula rasa

7. John Locke, An Essay Concerning Human Understanding (Oxford: Oxford University Press, 1924), Book II, chapter 1, 121.

« معانی ذاتی» افلاطون و «حقایق عقلانی» (۱) لایب نیتز (۲) مانند ریاضیات و منطق.

(2 معرفت پساتجربی؛ مبتنی است بر مدارک و دلایل مأخوذ از تجارب حسی («نمود» (۳) فلاتونی و «حقایق واقع» (۴) لایب نیتز، مانند معرفت تجربی.)

گونه‌های معناشناختی

(1 معرفت تحلیلی؛ محمول در موضوع منطوی است (توضیح گر) (۵) و نه داده بخش (۶) مانند «همه‌ی مادران زن هستند.»)

(2 معرفت ترکیبی؛ محمول در موضوع منطوی نبوده و اطلاعی جدید بر موضوع می‌افزاید (داده بخش نه توضیح گر، مانند «مری در حال حاضر یک مادر است.»)

کانت نظریه‌ای را که مدعی بود تنها و تنها دو نوع معرفت وجود دارد: معرفت پیشاتجربی و معرفت پساتجربی، رد نمود. او در مباحث خود معرفت پیشاتجربی را با گزاره‌های ترکیبی در هم آمیخت و ادعا نمود که با این ترکیب ما از نوع سومی از معرفت برخورداریم تحت عنوان معرفت پیشاتجربی ترکیبی (۷). این نوع معرفت ممکن است با تجربه آغاز گردد ولی از تجربه نشأت نمی‌گیرد بلکه نوعی شناخت مستقیم است. ادعای اساسی کسانی که قائل به معرفت پیشاتجربی ترکیبی می‌باشند آن است که ذهن توانایی دارد به روابط میان معانی (مفاهیم)، که به نحو تحلیلی و شفاف مرتبط نیستند، وقوف یابد.

به عنوان مثال ما به آسانی می‌توانیم از طریق تأمل و اندیشه دریابیم که هر یک از حوادث دارای علتی معین است و نیز زمان و مکان، حقیقت دارند و در ادراک این موارد هیچ نیازی به دلایل تجربی یا استدلال‌های منطقی نداریم. کانت می‌انگاشت که معرفت ما نسبت به حقایق ریاضی، از نوع معرفت‌های پیشاتجربی ترکیبی است نه تحلیلی. به همین سان، این

-
1. Truths of Reason
 2. Leibniz
 3. Appearance
 4. Truths of Facts
 5. Explicator
 6. Amplicative
 7. Synthetec a priori knowledge
-

قانون اخلاقی که: «ما باید به نوعی رفتار کنیم که بتوانیم اصول ذهنی خود، در مورد رفتارها، را براساس قوانین کلی اختیار نماییم»، بدون تمسک به تجربه قابل شناخت است. فیلسوفان دیگر، نظیر دکارت (۱) و سورن کی یرکگار (۲)، بر این باور بودند که ما، نسبت به وجود خداوند و نیز جاودانگی روح، دارای معرفت پیشاتجربی ترکیبی هستیم. ما مفهوم معرفت پیشاتجربی را در فصل ۱۲ مورد بررسی قرار خواهیم داد. اجازه دهید به تجربه گرایی بازگردیم. تجربه گرایی، رقیب سنتی خردگرایی، نظریه‌ای است مبنی بر آنکه همه‌ی انواع معرفت از حس سرچشمه می‌گیرند. جان لاک به طرزی روش‌مند مفاهیم «معانی ذاتی» و «معرفت پیشاتجربی» را مورد حمله قرار داده و بر این مطالب استدلال می‌کرد که ادعاهای معرفتی ما به شرطی معنادار و قابل درک اند که از جهان تجربه‌ی حسی مأخوذ باشند.

بیایید فرض کنیم ذهن بنا به تشبیه، کاغذی سفید است، خالی از هرگونه علامت و بدون هرگونه مفهومی؛ چطور می‌شود که تبدیل به انبانی وسیع می‌گردد که قوه‌ی تخیل فعال و نامحدود بشر با تنوعی بی‌پایان بر آن صورت‌گری می‌کند؟ از کجا مواد شعور و معرفت را به دست می‌آورد؟ پاسخ من در یک کلمه عبارت است از تجربه؛ پایه و مبنای تمامی دانش‌های ما. (3)

تمامی دانش‌های ما از طریق تجربیات حسی تحقق می‌یابند. معانی و مفاهیم ما فراورده‌ی انطباعات و انفعالات حسی بوده و ما با مفاهیم و معانی ساده و بسیط همچون: قهوه‌ای، سخت و چهارگوش، مفاهیم و معانی مرکب و پیچیده‌ای چون: «یک چهارگوش قهوه‌ای سخت» می‌سازیم. اگر یک تصور یا باور نسبت به این معانی بنیادی پایه قابل تحلیل نباشد، سزاوار باور نیست. لاک در ادامه به بیان نظریه‌ی بازنمایی معرفت (۴) می‌پردازد. او در این نظریه مدعی است که اصل و جوهر شناخت‌های ما معلول خود جهان است. زیرا برخی کیفیات، حاصل نحوه‌ی تأثیر ساختار ادراکی ما از جهان است. کیفیات اولی (۵) - که اصطلاحاً

-
1. Descartes

2. Soren Kierkegaard

3. Ibid

4. Representational theory of knowledge

5. The Former Qualities

کیفیات نخستین(۱) خوانده می‌شوند - همچون حرکت، اندازه، شکل و مقدار، مواد و مصالح معرفت را تشکیل می‌دهد، زیرا این کیفیات نمایان گر خصوصیات عینی عالم هستند. از سوی دیگر کیفیات ثانوی(۲) عبارتند از: حالت‌های درک کیفیات اولی. نمونه‌هایی از این نوع کیفیات عبارتند از: مزه، رنگ، بو و صدا. از آنجا که رنگ یا مزه یک شیء واحد ممکن است برای اشخاص مختلف، و یا حتی یک شخص واحد در دو زمان مختلف، متفاوت به نظر برسد، کیفیات ثانوی اموری ذهنی هستند هر چند معلول کیفیات اولی عینی باشند. ما این مفاهیم را در فصل ۴ هنگام گفتگو درباره‌ی مسأله‌ی احساس و ادراک حسی(۳) مورد بررسی قرار خواهیم داد. رؤس مطالب کتاب

تا به اینجا مفاهیم اساسی و پرسش‌های مطرح در معرفت‌شناسی را که به تفصیل در مباحث باقیمانده‌ی کتاب تحلیل خواهد شد توصیف نمودیم. بعد از نگاهی به مسأله‌ی شکاکیت در دو فصل بعدی، به بحث از ادراک حسی، شناخت ما (یا مدعیات معرفتی ما) نسبت به جهان خارج می‌پردازیم. در فصل ۵ تلاش خواهیم کرد مفهوم معرفت را به باور صادق موجه تحلیل نماییم با این تذکر که این تحلیل آکنده از مسائل متعددی است (که اکثر آنها بعد از مباحث فیلسوف معروف ادموند گتیه(۴) که برای اولین بار مسائل و دشواری‌های این تعریف رایج از معرفت را برملا ساخت، مبتنی است بر مسأله‌ی گتیه(۵)).

فصل‌های ۶ تا ۹ به نظریات توجیه یا نظریات رقیب آن اختصاص دارد. در فصل‌های ۶ و ۷ به ترتیب در مورد مبنای گروهی و انسجام گروهی این پرسش را مطرح می‌سازیم که آیا فرایند توجیه همچون ساختمان یک خانه بر روی یک شالوده یا بنیان استوار است، و یا همچون تنیدن تار عنکبوتی است که به گونه‌ای کل گرایانه و همه جانبه در یک شبکه‌ی گسترده،

1. Primary Qualities

2. Secodary Qualities

3. Perception

4. Edmund Getteir

5. The Getteir Problem

اجزای اصلی را به یکدیگر پیوند می‌زند؟ فصل ۸ این پرسش را مطرح می‌سازد که آیا توجیه برای فاعل شناسایی امری درونی است - یعنی پدیده‌ای است که فاعل شناسا باید توان دست یابی بدان را داشته باشد - یا بیرونی - یعنی چیزی است که مادامی که توسط یک فرایند قابل اطمینان فراهم می‌گردد، نیازی به دسترسی به آن توسط فاعل شناسا نیست؟ فصل نهم نگاهی به یکی از دشوارترین قرائت‌های برون گرایی می‌افکند که عبارت است از نظریه‌ی تضمین و

عملکرد صحیح(۱) الوین پلانتینگا(۲). وی در این نظریه مفهوم تضمین را جایگزین مفهوم سنتی توجیه می‌سازد. در فصل ۱۱ گذری بر انگاره‌ی معرفت‌شناسی فضیلت محور خواهیم داشت. فصل ۱۲ به بحث از مفهوم معرفت پیشاتجربی - یعنی معرفتی که مبتنی بر ادراک حسی نیست و شامل معانی ذاتی می‌شود. - و نیز معرفت پیشاتجربی ترکیبی خواهد پرداخت. فصل ۱۳ به بررسی مفهوم حافظه اختصاص دارد. کارکرد تجربیات پیشین ثبت شده در حافظه در مبادی استدلالی ما چیست؟ فصل ۱۴ نگرشی به یک معمای دشوار دارد: از کجا می‌توان دریافت اذهان دیگری نیز وجود دارد؟ از کجا می‌توان فهمید کسانی که اطراف شما هستند اشخاصی هستند با درد و رنج، احساسات و دیگر تجربیات ذهنی؟ شما تنها حالات ذهنی خود را تجربه می‌کنید؟ بنابراین چرا گمان می‌برید که انسان‌های دیگر نیز از تجارب ذهنی برخوردارند؟

چند فصل پایانی، بار دیگر ما را به معنای باور بازمی‌گرداند. فصل ۱۵ با بررسی نظریه‌ی رخدادگرایانه‌ی(۳) هیوم و نظریات نوین نهادگرا به تحلیل طبیعت و ماهیت باور می‌پردازد. در فصل ۱۶ ارتباط میان باور و اراده مورد تحقیق قرار می‌گیرد. آیا آنچنان که دکارت، کی یرکگار، پی پر(۴)، و چیزم اعتقاد دارند، ما مستقیماً بر شکل‌گیری باورهایمان سلطه داریم؟ یا اینکه تکوین باور، امری غیرارادی است؟ در فصل ۱۷ این پرسش مطرح می‌شود که آیا جنبه‌های اخلاقی با برخی یا همه‌ی حالت‌های اعتقادی ما پیوستگی دارد؟ آیا باور برخلاف قرائن یا باور غیرموجه، امری غیراخلاقی است؟ اگر مردم با بی‌خبری از حقیقت، خوشحال‌تر باشند، آیا باید حقیقت را از آنها مخفی نمود؟ یا اینکه وظیفه داریم در صورت امکان، حقایق را به طور

1. Warrant and Proper Function

2. Alvin Plantinga

3. Occurrentist

4. Pieper

مل برای ایشان افشا کنیم؟ فصل ۱۸ باور در مورد گزاره‌ها را با پذیرش(۱) آنها مقایسه می‌کند. با تحلیل آخرین اثر ال. جی. کوهن(۲) تفاوت‌های مهمی میان آن دو تبیین می‌گردد. فصل ۱۹ نشان می‌دهد چگونه می‌توان از نگرش‌های معرفت‌شناختی در سایر حوزه‌ها بهره برد. در این فصل حوزه‌ی باورهای دینی، مورد پژوهی(۳) شده و چگونگی امکان توجیه این چنین باورهایی مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

من امیدوار هستم از این گشت و گذار برای فهم آنکه معرفت‌شناسی از چه مطالبی بحث می‌کند، لذت ببرید. اگر تلاش من مقرون توفیق بوده باشد، شما زمانی که این کتاب را به طور دقیق مطالعه نمایید، به ارزش و اهمیتی که طبیعت مباحث معرفت‌شناسی دارد پی برده و درخواهید یافت که چرا هر انسان خردمند و عاقل باید بدان راغب باشد.

پرسش‌هایی برای بحث و گفتگو

(۱) تفاوت میان سه کاربرد واژه‌ی معرفت چیست؟ از نقطه نظر معرفت‌شناسی کدامیک از این کاربردها بیشترین اهمیت را دارد؟

(۲) برخی معتقدند باید بیشتر از اینها بر «معرفت از راه مهارت» متمرکز شد و حتی آن را بنیادی‌ترین گونه‌ی معرفتی

قرار داد (به نظر می‌رسد میشل پولانی(۴) گاهی چنین اظهاری کرده است. بنگرید: معرفی منابع برای مطالعه‌ی بیشتر). معرفت ثمره‌ای است از مهارت و تبحر همه جانبه، توان‌مندی ادراک حسی، اندیشه و عملکرد صحیح. به عنوان مثال در فرایند دوچرخه سواری، نمی‌توان به راحتی معرفت گزاره‌ای، معرفت از راه آشنایی و معرفت از راه مهارت را از یکدیگر متمایز ساخت. هنگامی که یک شخص با تلفیق همه‌ی انواع معرفت، دست به رفتاری همه جانبه می‌زند و این چنین فرایندی شامل رغبت، تمرکز و حتی احساسات فردی نیز می‌گردد، اگر مصنفانه قضاوت شود وی الگوی استاندارد تفکیک سه نوع

-
1. Accepting
 2. L. G. Cohen
 3. Case study
 4. Michael Polanyi
-

معرفت را نقض کرده است. آیا شما این مورد را گونه‌ای واقعی‌تر از دستیابی به معرفت نمی‌دانید؟ پاسخ خود را توضیح دهید.

(3 آیا تحقق معرفت کاذب امکان‌پذیر است؟ چرا؟

(4 آیا تحقق باورهای کاذب ممکن است؟ آیا می‌توانید نمونه‌ای از باورهای کاذب خویش را نام ببرید؟ چرا؟ سعی کنید مفهوم «باور» را تعریف کنید.

(5 بهترین تعریف «صدق» چیست؟ سه نظریه‌ای را که در این فصل بحث شد، مورد بررسی نقادانه قرار دهید. هنگامی که مردم می‌گویند: «این مطلب برای من صادق است ولی صادق بودن آن برای شما هیچ ضرورتی ندارد» مقصودشان چیست؟ آیا صدق (حداقل در برخی موارد) می‌تواند به ذهن وابسته باشد؟ برای پاسخ، به معانی که در مخیله وجود دارد توجه کنید. پاسخ خود را شرح دهید.

(6 ارتباط میان توجیه و معرفت را بحث کنید. مقصود از توجیه یک باور چیست؟ آیا چنین چیزی مستلزم آن است که در باور به گزاره‌هایی که برای ارائه‌ی دلیل نسبت به آنها توانایی نداریم، مسؤولیتی متوجه ما نیست؟ لورنس بونثور(۱) می‌نویسد:

ما حداقل در غالب موارد نمی‌توانیم مستقیماً به این نتیجه برسیم که باورهای ما صادق هستند اما با فرضی معقول می‌توانیم مستقیماً به این نتیجه نائل گردیم که آنها از توجیه معرفت شناختی برخوردارند.

این بدان معناست که تلاش‌های ادراکی شخص تنها در صورتی و به میزانی از توجیه معرفتی برخوردار است که با هدف توجیه، مقصود واقع شوند، و این تقریباً بدان معناست که شخص صرفاً تمامی باورهایی را که دلیل مناسبی برای صادق دانستن آنها در اختیار دارد، می‌پذیرد. پذیرش یک باور در صورت فقدان چنین دلیلی... غفلت و بی‌توجهی نسبت به صدق به شمار آمده و می‌توان آن را واجد خصیصه‌ی مسؤولیت ناپذیری معرفتی(۲) دانست. بحث من در اینجا آن است که ایده‌ی اجتناب از چنین مسؤولیت ناپذیری و نیز احساس مسؤولیت معرفتی در عقاید یک شخص، اصل و جوهره‌ی توجیه معرفتی را تشکیل می‌دهد(8, The Structure of Empirical Knowledge). ادعاهای بونثور را به بهترین وجه ممکن ارزیابی نمایید. مسأله‌ای که در خلال مباحث این کتاب خصوصاً در فصل‌های

1. Laurance Bonjour

2. Epistimically Irresponsible

وظایف معرفتی هم هستیم؟ آیا ما مسؤول باورهای خویش هستیم؟ به عنوان مثال یک باور مضر و آسیب رسان را فرض کنید. آیا فردی که دچار لطمه گردیده مسؤول باورهای مضر خویش است؟

(7 سه عبارت نقل شده از جی. ای. لسینگ، ویلیام جیمز و لورنس بونژور را در ارتباط با صدق و توجیه بار دیگر

بخوانید و آنها را تحلیل کنید. از نظر شما چه تفاوت‌هایی میان آنها وجود دارد؟ آیا این تفاوت‌ها نشانه‌ی

ناهمسانی‌های بنیادی هستند یا افکاری سازگار هستند که تنها تمایز آنها در نحوه‌ی تأکیدات آنهاست؟

(8 سؤال شکاک آن است که اصلاً چگونه ممکن است چیزی را شناخت؟ آیا به نظر شما این سؤال معقول است؟

شکاکیت تام چیست؟ ما در فصل بعد به این مسأله خواهیم پرداخت، لذا خوب است قبل از مطالعه‌ی متن، پاسخ

ابتدایی خود نسبت به این مسأله را در ذهن بیورانید.

(9 تفاوت میان خردگرایی و تجربه گرایی چیست؟

(10 وجه تمایز معرفت پیشاتجربی و معرفت پساتجربی را ذکر کنید، سپس به سراغ مفهوم «معرفت پیشاتجربی

ترکیبی» کانت بروید. آیا شما این نگرش او را، که اندیشه پیرامون عالم بدون این چنین مفاهیمی امکان‌پذیر نیست،

می‌پذیرید؟ آیا قبول می‌کنید زمان، مکان، علیت و ریاضیات مصادیقی از این نوع معرفت هستند؟

اندیشه حوزه « شماره ۴۱ (صفحه ۱۰۶)

منابع برای مطالعه‌ی بیشتر

1. Audi, Robert. Belief, Justification and Knowledge. Belmont, CA: Wadsworth, 1988.

یک مقدمه‌ی عالی و کوتاه در مورد موضوع این فصل

2. Audi, Robert. Epistemology. London: Routledge and Kegan Paul, 1998.

مقدمه‌ای جدید، جامع و هوشمندانه بر معرفت‌شناسی

3. Blanshard, Brand. The Nature of Thought. Bol. 2. London: Allen & Unwin, 1939.

4. BonJour, Laurence. The Structure of Empirical Knowledge. Cambridge, MA: Harvard

University Press, 1985.

بحثی تطبیقی، پیشرفته اما با تدوینی مناسب

5. Capaldi, Nicholas. Human knowledge. New York: Pegasus, 1969.

مقدمه‌ای مفید و سهل‌الوصول بر موضوع این فصل

6. Chisolm, Roderick. Theory of knowledge. 3rd ed. Englewood Cliffs, NJ: Prentice Hall, 1988.

شرحی غنی از مسائل اصلی

7. Dance, Jonathan. Contemporary Epistemology. New Your: Basil Blackwell, 1985.

این کتاب از مواضع انسجام‌گرایان بر علیه مبنایان حمایت می‌کند.

8. Dancy, Jonathan, and Ernest Sosa, eds. Acompanion to Epistemology. London: Basil Blachball, 1992.
یک دائرةالمعارف جامع و مفصل پیرامون معرفت‌شناسی
9. Davidson, Donald. Truth and Interpretation. Oxford: ClarendonPress, 1984.
10. Horwich, Paul. Truth. London: Basil Blachwell, 1990.
11. James, William. The meaning of Truth. London: Longmans Green, 1909.
12. Lehrer, Keith. Theory of Knowledge. Boulder, CO: Westview, 1990.
یک مقدمه‌ی جامع، دقیق و فکورانه در مورد موضوع این کتاب
- Moser, Paul, Dwayne H. Mulder, and J. D. Trout, the Theory of Knweledge. New York: Oxford University Press, 1998.
14. O"Connor, D. J., and Brian Carr. introduction to the Theory of Knowledge. Minneapolis: University of Minnesota Press, 1982.
یک بررسی خوب از مباحث اصلی
15. Plantinga, Alvin. Warrant: the Current Debate. Oxford: Oxford University Press, 1993.
یک نقد جامع از معرفت‌شناسی معاصر، یک متن پیشرفته اما برخوردار از نگارش و تألیفی واضح و کامل که مطالب آن بدون دشواری برای فیلسوفان تازه کار قابل فهم است.
16. Pojman, Louis. The Theory of Knowledge: Classical and Contemporary Readings. 2nded. Belmont, CA: Wadsworth, 1993.
گزیده‌ای کامل از متون منتخب شامل نویسندگانی که در این فصل از کتاب به آنها و آثارشان اشاره شده است.
17. Ploanyi, Michael. Personal Knowledge. Chicago: University of Chicago Press, 1958.
اثری مهم درباره‌ی تبیین انواع غیراستاندارد معرفت، به خصوص معرفت از راه مهارت.
18. Pollack John. Contemporary Theories of knowledge. Totowa, NJ: Rowman & Littlefield, 1986.
بررسی زنده و چالش برانگیزی که عمدتاً بر توجیه معرفتی متمرکز است.
19. Rorty, Richard. Philosophy and the Mirror of Nature. Princeton, NJ: Princeton University Press, 1979.
نقد تمامی مباحث و فعالیت‌های معرفت‌شناسی با هدف جایگزینی «معرفت اجتماعی» و مخاطب عقلانی به جای آنها.
20. Russell, Bertrand. The Problems of Philosophoy. Oxford: Oxford University Press, 1912.
متنی کلاسیک، اندیشمندانه، موجز و جذاب، شامل بررسی نظریه‌ی مطابقت صدق.
21. Steup, Matthias, Contemporary Epistemology. Prentice Hall, 1996.
22. Wittgenstein, Tractatus Logico-Philosophicus. London: Routledge and Kegan Paul, 1922.

منبع: اندیشه حوزه ۱۳۸۲ شماره ۴۱ و ۴۲

منبع: <http://ensani.ir/fa/article/99341/%D9%86%D8%B8%D8%B1%DB%8C%D9%87-%DB%8C-%D9%85%D8%B9%D8%B1%D9%81%D8%AA>